

ترجمہ روان و غنی شدہ آیات  
الفیہ ابن مالک و نکات



تہیہ و تدوین: گروہ طلبگی تا اجہتاد

سال تحصیلی ۹۶-۹۴

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنچه مشاهده خواهید کرد عبارت است از ترجمه روان ابیات الفیه ابن مالک (محدوده نیمسال اول نحو ۳) به همراه نمودار نکات افزوده شرح سیوطی بر الفیه.

### برجستگی های متن حاضر:

- (۱) ترجمه روان کامل و غنی شده اشعار الفیه ابن مالک - غنی سازی به معنای اضافه کردن توضیحات لازم در قلاب [ است (توضیحات برگرفته از شرح سیوطی)
- (۲) کار بر روی لغات دشوار موجود در اشعار و ارائه در پاورقی به صورت مجزا
- (۳) ارائه تجزیه و ترکیب های دشوار اشعار الفیه ابن مالک
- (۴) عدم اعراب گذاری بر روی متن اشعار ابن مالک و انتقال اعراب اشعار در پاورقی<sup>۱</sup>
- (۵) صفحه آرایشی چشم نواز و تسهیل کننده امر یادگیری
- (۶) جدا کردن نقل قول ها و الفاظ عکم آمده در متن با پرانتز دوتایی برای آسان تر شدن فهم و عدم اشتباه میان کاربرد افعال و حروف به صورت فعل و حرف با کاربرد آنها در متن با اراده اسمیت آنها به عنوان اسم علم
- (۷) افزودن علائم سجاوندی به متن اشعار برای خوانش راحت تر

این مطلب در «گروه طلبگی تا اجتهاد» و با حمایت های «مدرسه علمیه معصومیه قم» تولید شده و به صورت کاملاً رایگان در اختیار شما دوستان خوب طلبگی تا اجتهادی قرار گرفته است.

نکته مهم: این متن به صورت متن پیش نویس اولیه تولید شده است و در واقع تقریرات طلبگی برخی اعضای گروه طلبگی تا اجتهاد است و نباید به عنوان یک متن آموزشی تلقی گردد. همچنین بدیهی است که اصلاحیه های شما عزیزان راه تعالی متن را هموار خواهد نمود و مزید امتنان و تشکر و موجب شراکت شما در ثواب احتمالی خواهد بود.

نکته: بعضاً دیده می شود که برخی از اساتید با شروح و ترجمه ها و نمودارهای تولید شده از دروس حوزوی مخالف هستند در حالی که یقیناً طلاب کوشا هیچگاه به این مطالب قانع نیستند و خود مجتهدانه با آنها برخورد نموده و به وزن کشی و اعتبار سنجی این مطالب با واقعیتها و قواعد متقن و مستحکم آموخته از اساتید گرامی می پردازند و طلبه هایی هم که به هر دلیل

---

<sup>۱</sup> اشعار اعراب گذاری شده باعث جلوگیری از پویایی و ورزیدگی ذهن خواننده در تشخیص و تولید خودکار اعراب خواهد شد، در عین این که متن اشعار اعراب گذاری نشده است اما هر جایی که شما اعراب را متوجه نشوید میتوانید به پاورقی رجوع کرده و اعراب صحیح را مشاهده کنید اما توصیه ما این است که در درجه اول حتی سعی کنید خودتان شعر را به صورت صحیح بخوانید.

### ترجمه روان آیات الفیه ابن مالک .... ۳

از فرایند یادگیری اجتهادی محروم شده اند با کمک این ترجمه و نکات بیشتر و بهتر از مطالب بهره مند شده و آسانتر عملیات خاطر سپاری مطالب را انجام می دهند.

#### منابع استفاده شده:

۱. کتاب البهجة المرضیه (شرح الفیه ابن مالک) نوشته جلال الدین سیوطی
۲. برخی کتب شرح فموداری و ترجمه این کتاب
۳. نکات برخی اساتید مدرسه
۴. فرهنگ لغت المعجم الوسیط و المنجد



## فهرست مطالب

۲.....	برجستگی های متن حاضر:
۷.....	باب اشتغال العامل عن المعمول
۷.....	۱. واجب النصب
۸.....	۲. واجب الرفع
۸.....	۳. راجح النصب
۹.....	۴. تساوی نصب و رفع
۹.....	۵. راجح الرفع
۹.....	چند نکته
۱۰.....	باب تعدی الفعل و لزومه
۱۰.....	علامت فعل متعدی
۱۱.....	فعل لازم و مواردش
۱۱.....	اسباب تعدیه - منصوب بنزع خافض
۱۲.....	الاول: مفعول به
۱۲.....	حذف مفعول به یا عاملش
۱۳.....	باب التنازع
۱۳.....	اختلاف بصری و کوفی در عمل
۱۳.....	اضمار در عامل مهمل
۱۴.....	خروج از باب تنازع
۱۴.....	باب المفاعیل (غیر از مفعول به)
۱۴.....	الثانی: المفعول المطلق
۱۵.....	عامل در مفعول مطلق
۱۵.....	انواع مفعول مطلق
۱۶.....	حذف عامل مفعول مطلق
۱۷.....	الثالث: المفعول له
۱۷.....	جواز جرّ مفعول له

- الرابع: المفعول فيه ..... ۱۸
- اقسام ظرف ..... ۱۸
- ظرف متصرف و غیر متصرف ..... ۱۹
- نیابت مصدر از ظرف ..... ۱۹
- الخامس: المفعول معه ..... ۲۰
- عامل در مفعول معه ..... ۲۰
- اقسام اسم واقع بعد از واو ..... ۲۰
- باب الاستثناء ..... ۲۱
- اعراب مستثنای مقدم بر مستثنا منه ..... ۲۱
- مستثنای مفرغ ..... ۲۲
- «الّا» متکرّر - مستثنیات متکرّره ..... ۲۲
- مستثنا به «غیر» و «سوی» ..... ۲۳
- مستثنا به «لیس، لایکون، خلا، عدا، حاشا» ..... ۲۳
- باب الحال ..... ۲۴
- اقسام حال ..... ۲۴
- حکم حال از نظر معرفه نکره ..... ۲۵
- مصدر نکره به عنوان حال ..... ۲۵
- ذو الحال معرفه نکره ..... ۲۵
- تقدیم حال بر ذو الحال ..... ۲۶
- شرائط حال از مضاف الیه ..... ۲۶
- تقدیم حال بر عامل ..... ۲۷
- حکم حال و ذوالحال بحسب افراد و جمع ..... ۲۸
- حال مؤکّده ..... ۲۸
- گاه جمله یا ظرف، حال واقع می شود ..... ۲۸
- رابط جمله حالیه ..... ۲۹
- حذف حال یا عاملش ..... ۲۹



- باب التَّمییز ..... ۲۹
- اقسام اسم مبهم ..... ۳۰
- جرّ تمییز و نصبش ..... ۳۰
- تمییز بعد از افعال تفضیل و تعجب ..... ۳۰
- جرّ تمییز با «مِن» ..... ۳۱
- تقدیم عامل بر تمییز و عکسش ..... ۳۱
- المجرورات ..... ۳۲
- باب حروف الجرّ ..... ۳۲
- ویژگی مجرور به حرف جرّ ..... ۳۲
- معانی حروف جرّ ..... ۳۳
- زیادت «ما» بعد حروف جرّ ..... ۳۵
- جرّ دادن ربّ و ... در حال حذفش ..... ۳۵
- باب الإضافة ..... ۳۶
- حذف تنوین و نون مضاف ..... ۳۶
- جارّ مضاف الیه ..... ۳۶
- اضافه معنویه و لفظیه و فوائدش ..... ۳۶
- شرائط «ال» گرفتن مضاف در اضافه لفظیه ..... ۳۷
- دو فائده دیگر اضافه معنویه ..... ۳۸
- اضافه اسم به هم معنایش ..... ۳۸
- اسماء دائم الاضافة ..... ۳۸
- جانشینی مضاف الیه از مضاف محذوف ..... ۴۱
- مجرور بودن مضاف الیه علیرغم حذف مضاف ..... ۴۱
- ابقاء مضاف بدون تنوین علیرغم حذف مضاف الیه ..... ۴۲
- فاصله افتادن میان مضاف و مضاف الیه ..... ۴۲
- احکام مضاف به یاء متکلم ..... ۴۳

## باب اشتغال<sup>۱</sup> العامل عن المعمول<sup>۲</sup>

۱: إن مضمراً اسم سابق فعلاً<sup>۳</sup> شغل عنه بنصب لفظه أو المحل<sup>۴</sup>؛  
هرگاه ضمیر اسم پیش آمده ای فعلی را از نصب دادن آن اسم پیش آمده به نصب دادن لفظ یا محل خودش مشغول کند ...

۲: فالسابق انصبه بفعل اضمراً  
حتماً<sup>۵</sup> موافق لما قد أظهر<sup>۶</sup>  
... پس اسم پیش آمده را حتماً به وسیله فعل مقدری منصوب کن که این فعل مقدر موافق با فعل ظاهر شده است)

### ۱. واجب النصب

۳: و النَّصْبُ حَتْمٌ إِنْ تَلَا السَّابِقَ مَا يَخْتَصُّ بِالْفِعْلِ كَ «إِنْ» وَ «حَيْثَمَا»<sup>۷</sup>

۱ تعریف سیوطی از باب اشتغال: هو أن يتقدم اسمٌ ويتأخر فعلٌ أو شبههُ (قد عمل في ضميره أو سببه) (لو لا ذلك لعمل فيه أو في موضعه)  
نکته: اسم سابق ۵ حالت دارد: واجب النصب، واجب الرفع، راجح النصب، راجح الرفع، مساوی  
نکته: اگر منصوب باشد داخل اشتغال مصطلح است و گرنه از تعریف اشتغال خارج می شود.  
۲ ساختار اشتغال: اسم مقدم + فعل یا شبه فعل + ضمیر راجع به اسم مقدم (یا خافض آن ضمیر)  
انواع چیدمان:

۱: [ضربتُ] زیداً ضربتُهُ

و القمرِ قدرناه؛ إِيَّايَ فاتقون؛ و الجبالِ ارساهما، و الارضِ مددناها؛ و السماءَ رفعها؛

(۲۵ مثال از این سنخ در قرآن داریم)

۲: [جاوَزْتُ] زیداً مررتُ به

كَلًّا ضربنا له الامثال، عيناً يشربُ بها (۲ بار)

(از این قالب فقط ۳ نمونه قرآنی داریم)

۳: [أَهْنَتْ] زیداً ضربتُ غلامه

از این نمونه در قرآن نیامده

۳ فعلاً: مفعول به شغل

۴: إن مضمراً اسم سابق فعلاً شغل عنه بنصب لفظه أو المحل

۵: حتماً: صفت مفعول مطلق محذوف به تقدیر اضماراً حتماً

۶: فالسابق انصبه بفعل اضمراً حتماً موافق لما قد أظهر

۷: و النَّصْبُ حَتْمٌ إِنْ تَلَا السَّابِقَ مَا يَخْتَصُّ بِالْفِعْلِ كَ «إِنْ» وَ «حَيْثَمَا»



اگر اسم پیش آمده در پی آنچه که مختص فعل است مانند *إن* و *حيثما* بیاید، منصوب شدن اسم پیش آمده حتمی است.

## ۲. واجب الرفع

۴: و *إن* تلا السابق ما بالابتدا يختصّ فالرفع التزمه أبداً<sup>۱</sup>

اگر اسم پیش آمده در پی آنچه به جمله اسمیه مختص است (مانند *أذا* فجائیه) بیاید، پس به مرفوع کردن آن همواره ملتزم باش (مانند: خرجت فإذا زيد لقیته (بیرون رفتن پس ناگهان زید را ملاقات کردم))

۵: كذا إذا الفعل تلا ما لم يرد ما قبل معمولاً لما بعد وجد<sup>۲</sup>

همچنین هنگامی که فعل بعد از آنچه که ما قبلش معمول مابعدش قرار نمیگیرد (اسماء صدارت طلب: ادات شرط و استفهام و *ما* نافیه) [اسم پیش آمده واجب الرفع است]

## ۳. راجح النصب

۶: و اختيار نصب قبل فعل ذي طلب و بعد ما إيلاؤه الفعل غلب<sup>۳</sup>

قبل از فعل طلبی (امر، نهی، دعا) و بعد از آنچه غالباً فعل بعد از آن واقع میشود (همزه استفهام، ادات نفی) (ما و لا و *إن*) و *حيث* منصوب کردن اسم پیش آمده اختیار شده است (ترجیح داده شده است)

۷: و بعد عاطف بلا فصل على معمول فعل مستقرّ أولاً<sup>۴</sup>

و همچنین [در اسم پیش آمده‌ی قرارگرفته] بعد از حرف عطف کننده‌ای که بدون فاصله بعد از معمول فعل [متصرف] پیشین آمده است [نیز منصوب کردن اسم پیش آمده اختیار شده است] (مانند: ضربتُ زيدا و [اکرمتُ] عمرا أكرمته (در صورت مرفوع گرفتن اسم پیش آمده، جمله معطوف اسمیه و جمله معطوف فعلیه خواهد بود در حالی که عطف جمله فعلیه به فعلیه راجح است))

۱ و <i>إن</i> تلا السابق ما بالابتدا	يختصّ فالرفع التزمه أبداً
۲ كذا إذا الفعل تلا ما لم يرد	ما قبل معمولاً لما بعد وجد
۳ و اختيار نصب قبل فعل ذي طلب	و بعد ما إيلاؤه الفعل غلب
۴ و بعد عاطف بلا فصل على	معمول فعل مستقرّ أولاً



## ۴. تساوی نصب و رفع

۸: و إن تلا المعطوف فعلاً مخبراً<sup>۱</sup> به عن اسم فاعطفن مخبراً<sup>۲</sup>

اگر معطوف پس از فعلی قرار گیرد که توسط آن فعل از اسمی خبر داده شده است (جمله کبری: وقوع جمله فعلیه به عنوان خبر در جمله اسمیه) پس به اختیار خود [یا فعل در تقدیر بگیر و جمله فعلیه بساز (نصب اسم پیش آمده) و آن را به خبر جمله پیشین که فعلیه است عطف کن و یا فعل در تقدیر نگیر و جمله اسمیه بساز (رفع اسم پیش آمده) و آن را به کل جمله پیشین] عطف کن (تساوی رفع و نصب).

## ۵. راجح الرفع

۹: و الرفع في غير الذي مرّ رَجَحَ<sup>۱</sup> فما أبيعِ افعال و دع ما لم يبيع<sup>۲</sup>

در غیر از آن مواردی که بیان آنها گذشت (واجب النصب، واجب الرفع، راجح النصب و تساوی رفع و نصب) مرفوع شدن اسم پیش آمده راجح است پس آنچه که جایز شده است را انجام بده و آنچه که جایز نیست را رها کن.

## چند نکته

۱۰: و فصل مشغول بحرف جرّ<sup>۱</sup> أو بإضافة كوصل يجرى<sup>۲</sup>

[احکام جواز و وجوب و رجحان و تساوی رفع و نصب] در حالت فاصله شدن حرف جرّ یا مضاف بین ضمیر مشغول کننده و فعل مشغول شده (مانند: «زیداً مررتُ بها» و «زیداً اكرمتُ غلامه») همانند وصل شدن ضمیر مشغول کننده به فعل مشغول شده (مانند «زیداً اكرمتُهُ») جاری میشود.

۱۱: و سوّ في ذا الباب و صفا ذا عمل<sup>۱</sup> بالفعل إن لم يك مانع حصل<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> و إن تلا المعطوفُ فعلاً مخبراً  
<sup>۲</sup> و الرفعُ في غير الذي مرّ رَجَحَ  
<sup>۳</sup> و فصلُ مشغولٍ بحرفِ جرّ  
<sup>۴</sup> و سوّ في ذا الباب و صفا ذا عملٍ  
به عن اسم فاعطفن مخبراً  
فما أبيعِ افعال و دع ما لم يبيع  
أو بإضافة كوصل يجرى  
بالفعل إن لم يك مانع حصل

در این باب (اشتغال) اگر مانعی [مانند «ال» موصول بر سر وصف] حاصل نشده بود [حکم جواز و وجوب و رجحان و تساوی رفع و نصب اسم پیش آمده از] وصف (شبه فعل) عامل را با فعل مساوی بدان.

## ۱۲: و علقه حاصله بتابع كعلقة بنفس الاسم الواقع<sup>۱</sup>

گره خوردن فعل به تابع اسم مضاف به ضمیر مشغول کننده همانند گره خوردن فعل به خود اسم مضاف به ضمیر مشغول کننده است. (مانند مثال «أ زيدا ضربت عمرا و أخاه» این مثال دقیقا همانند حالت «أ زيدا ضربت أخاه» است و این تابع واقع شدن به سه حالت است، تابع با حرف عطف، مانند مثال فوق، صفت واقع شدن مانند «إن زيدا رأيت رجلاً مُحِبَّهُ»، عطف بیان واقع شدن مانند «أزيدا ضربت عمرا أخاه»<sup>۲</sup>)

## باب تعدی الفعل و لزومه

### علامت فعل متعدی

## ۱۳: علامة الفعل المعدّي أن تصل «ها» غير مصدر به نحو «عمل»<sup>۳</sup>

نشانه فعل متعدی این است که «ها» غیر [عائد به] مصدر به آن متصل میشود مانند «عَمِلَ» (مثلا در فعل عمل، هاء غیر عائد به مصدری که مفعول به است متصل میشود مانند عَمِلَهُ)

## ۱۴: فانصب به مفعوله إن لم ينب عن فاعل نحو «تدبّرت الكتب»<sup>۴</sup>

پس به وسیله این فعل متعدی مفعولش را منصوب کن اگر مفعولش از فاعل نیابت نکرده باشد (نائب فاعل نباشد) مانند: در کتابها اندیشیدم.

<sup>۱</sup> و عُلُقَةٌ حاصِلَةٌ بِتَابِعٍ كَعُلُقَةِ بِنَفْسِ الْأَسْمِ الْوَاقِعِ

<sup>۲</sup> نکته: ابن مالک این مطلب را در کتاب شرح کافی به ترتیب زیر بیان کرده است:

و إذا كان لفظُ الفعلِ (به نظر میرسد منظور از لفظُ الفعلِ، لفظُ للفعلِ است، یعنی لفظ متعلق به فعل (تعلق به معمولیت یا تالی شدن) یعنی فَعَى در مثال است و نوع اضافه لامیه است) اجنبیاً، و له تابعٌ سببی - فالحکم معه (اجنبی) کالحکم مع السببی المحض.

۱: فمثال الاجنبی المتبوع بسببی (سبب اشتغال: مضاف به ضمیر راجع به اسم سابق): «زيداً أحترم فتی أحبّه»، و «عمرا أكرم بشرأ و أخاه». (تابع عطف بیان را ذکر نکرده است)

۲: و مثال السببی المحض: «زيداً أحترم محبّه»، و «الصّدیق احفظ ودّه». فإلی مثل هذا الإشارة بقولی:

و علقه قد حصلت بتابع (اخاه) \*\*\* كعلقة بنفس الاسم الواقع (سببی بدون تابع اجنبی) (شرح الكافية الشافية، ج ۱، ص: ۲۷۹)

<sup>۳</sup> علامة الفعل المعدّي أن تصل ها غير مصدر به نحو عمل

<sup>۴</sup> فانصب به مفعوله إن لم ينب عن فاعل نحو تدبّرت الكتب

## فعل لازم و مواردش

### ۱۵: و لازم غیر المعدی و حتم لزوم أفعال السجایا ک «نهم»<sup>۱</sup>

[فعل] لازم، غیر از [فعل] متعدی است (آن فعلی که متعدی نیست لازم است) [و آن فعلی است که ضمیر غیرمصدر به آن متصل نمیشود و نامهای دیگر آن «قاصر»، «غیرمتعدی» و «متعدی به حرف جر» است] و افعال [دلالته کننده بر معنای] سجایا مانند نهم (پرخورشد) [و مانند ظرف (زیرک شد)، کرم (بزرگوار شد)، شرف (شریف شد)] حتماً لازم هستند.

### ۱۶: کذا «افعل» و المضاهي «اقعنسا» و ما اقتضي نظافة أو دنسا<sup>۲</sup>

همچنین [لازم اند افعالی که بر وزن] «افعل» [مانند اقعنسا (مویرتنش سیخ شد) و اطمأن (دل آرام شد) هستند و همچنین [وزن افعلل] مشابه اقعنسا و [احرنجم و همچنین آنچه که الحاق می شود به افعل و افعلل] مانند اکوهدا] و [همچنین] آنچه اقتضای معنای نظافت [مانند طهر (پاک شد)، نظف (نظیف شد)] یا اقتضای معنای پلیدی [مانند دنس (پلید شد)، وسخ (چرک آلود شد)، نجس (نجس شد)] یا ...

### ۱۷: أو عرضاً أو طواع المعدی لواحد ک «مدّه فامتدا»<sup>۳</sup>

یا بر عرض دلالته کند یا مطاوعه‌ی فعل متعدی به یک مفعول باشد مانند: آن را کشید پس کشیده شد.

## اسباب تعدیه- منصوب بنزع خافض

### ۱۸: و عدّ لازماً بحرف جرّ وإن حذف فالتّصّب للمنجرّ<sup>۴</sup>

فعل لازم را به وسیله حرف جرّ متعدی کن و اگر حرف جرّ [خاص یک فعل] حذف شده باشد، حرکت نصب برای مجرور [قرارداد شده] است.

### ۱۹: نقلاً و فی «أنّ» و «أن» یطرّد مع أمن لبس ک «عجبت أن یدوا»<sup>۵</sup>

- |                                 |                          |
|---------------------------------|--------------------------|
| ۱ و لازم غیر المعدی و حتم       | لزوم أفعال السجایا ک نهم |
| ۲ کذا افعلل و المضاهي اقعنسا    | و ما اقتضي نظافة أو دنسا |
| ۳ أو عرضاً أو طواع المعدی       | لواحد کمدّه فامتدا       |
| ۴ و عدّ لازماً بحرف جرّ         | وإن حذف فالتّصّب للمنجرّ |
| ۵ نقلاً و فی «أنّ» و «أن» یطرّد | مع أمن لبس کعجبت أن یدوا |



و آنچه در بیت قبل آمد به صورت سماعی است و حذف حرف جرّ در «أَنَّ» و «أَنَّ» - در صورتی که اشتباهی رخ ندهد - شایع (قیاسی) است. مانند: عجب ان یدوا: تعجب کردم از اینکه دیه می دهند.

### الاول: مفعول به

#### ۲۰: و الأصل سبق فاعل معنى كـ«من» من «ألْبَسَنُ من زاركم نسج اليمين»<sup>۱</sup>

اصل و قاعده پیشی گرفتن فاعل در معنا (مفعول در معنا فاعل) است مانند واژه‌ی «من» در «ألْبَسَنُ من زاركم نسج اليمين» پارچه‌ی یمنی را بر کسی که زیارتتان می کند بیوشانید.

#### ۲۱: ويلزم الأصل لموجب عرى و ترك ذاك الأصل حتماً قد يرى<sup>۲</sup>

رعایت این اصل (پیشی گرفتن فاعل در معنا) برای واجب کننده‌ای که وجود دارد (ترس از افتادن در اشتباه گرفتن اول(فاعل در معنا) و دوم (مفعول در معنا)) لازم است.

### حذف مفعول به یا عاملش

#### ۲۲: و حذف فضلة أجزان لم يضر كحذف ما سبق جواباً أو حصر<sup>۳</sup>

حذف فضله (مفعول به) را مجاز بدان اگر زبانی به جمله وارد نکند (مانند «ما ودَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى (ضحى ۳)» به تقدیر قلاک) [به خلاف آنچه زیان وارد میکند] مانند حذف آنچه پاسخ به سؤال است (زیداً در جواب «من ضربت؟») یا محصورٌ فیه قرار داده میشود (مانند ما ضربتُ الا زیداً).

#### ۲۳: و يحذف النَّاصِبَها إن عَلِمَا و قد يكون حذفه ملتزماً<sup>۴</sup>

اگر عامل نصب مفعول به (فضله) معلوم باشد، [جوازاً] حذف می‌گردد (مانند حالت وجود قرینه حالیه: مَكَّة؟ به تقدیر أ تُريدُ مَكَّةَ و الحجَّ؟ در مقام سؤال از کسی که احتمالاً عازم حج است و حالت وجود قرینه مقالیه: مَنْ ضربت؟ [ضربتُ] زیداً) و گاهی حذف آن عامل واجب است (مانند حذف عامل اسم سابق در باب اشتغال).

<sup>۱</sup> و الأصل سبق فاعلٍ معنًى كمن  
<sup>۲</sup> و يلزم الأصل لموجب عرى  
<sup>۳</sup> و حذف فضلة أجزان لم يضر  
<sup>۴</sup> و يحذف النَّاصِبَها إن عَلِمَا

من ألْبَسَنُ من زاركم نسج اليمين  
و ترك ذاك الأصل حتماً قد يرى  
كحذف ما سبق جواباً أو حصر  
و قد يكون حذفه ملتزماً

## ۲۴: إن عاملان اقتضيا في اسم عمل قبل فلولواحد منهما العمل<sup>۱</sup>

اگر دو عامل قبل از اسمی اقتضای عمل کردن در آن را داشته باشند، پس عمل کردن برای یکی از آنهاست.

### اختلاف بصر و کوفی در عمل

## ۲۵: و الثان أولى عند أهل البصرة واختار عكسا غيرهم ذا أسرة<sup>۲</sup>

عامل گرفتن عامل دوم نزد اهل بصره اولی است و غیر از آنها (کوفیون) در حالی که دارای جمعیت زیاد و قوی هستند، برعکس اختیار بصریون را انتخاب کرده اند.

### اضمار در عامل مهمل

## ۲۶: وأعمل المهمل في ضمير ما تنازعا و التزم ما التزما<sup>۳</sup>

عمل بده عامل مهمل (عمل داده نشده در اسم ظاهر) را در ضمیر اسمی که دو عامل بر سر آن تنازع کرده اند و واجب شمار آنچه را که واجب شمرده شده است (تطبیق ضمیر با اسم ظاهر در تعداد و جنسیت).

## ۲۷: ك«يحسنان و يسيء ابناكا» و «قد بغى و اعتديا عبداكا»<sup>۴</sup>

مانند: «دو پسر تو نیکی و بدی میکنند» و «دو بنده تو سرکشی و ستم کرده اند»

## ۲۸: و لا تجيء مع أول قد أهملوا بمضمير لغير رفع أو هلا<sup>۵</sup>

با عامل اول که مهمل گذاشته شده ضمیری که برای غیر رفع شایسته گردیده (مانند ضمیر منصوبی و مجروری) میاور ...

۱ إن عاملان إقتضيا في اسم عملاً	قبل فلولواحد منهما العمل
۲ و الثان أولى عند أهل البصرة	و اختار عكساً غيرهم ذا أسرة
۳ و أعمل المهمل في ضمير ما	تنازعا و التزم ما التزما
۴ كيحسنان و يسيء ابناكا	و قد بغى و اعتديا عبداكا
۵ و لا تجيء مع أول قد أهملوا	بمضمير لغير رفع أو هلا



## ۲۹: بل حذفه الزم إن يكن غير خبر و أخرنه إن يكن هو الخبر<sup>۱</sup>

... بلکه حذف آن ضمیر [منصوبی و مجروری] را اگر خبر [کان و ظنّ و مفعول اول ظنّ و آنچه که حذف آن باعث لبس میشود] نباشد، لازم بدان و اگر ضمیر، خبر باشد (موارد فوق)، آن را مؤخر بیاور.

### خروج از باب تنازع

## ۳۰: و أظهر ان يكن ضمير خبرا لغير ما يطابق المفسرا<sup>۲</sup>

اگر ضمیر، خبر برای چیزی که با مفسر (متنازع فيه) مطابق نیست باشد به جای آن اسم ظاهر بیاور (مثلا در مثال زیر برای خبر یظنّانی، اخأ بیاور نه آياه زیرا آياه ضمیر مفرد است و با اخوين که مثنی است مطابقت ندارد و اگر آياهما برای تطبیق بیاوریم، با مفعول اول در یظنّانی (یاء متکلم) مطابقت نخواهد داشت پس باید اسم ظاهر آورده شود).

## ۳۱: نحو «أظنّ و یظنّانی أخا زيدا و عمرا أخوين في الرّخا»<sup>۳</sup>

مانند: زيد و عمرو را در حالت آسایش برادر میپندارم و آن دو نیز مرا برادر میپندارند.

### باب المفاعيل (غير از مفعول به)

### الثاني: المفعول المطلق

## ۳۲: المصدر اسم ما سوي الزمان من مدلولي الفعل كـ«أمن» من «أمن»<sup>۴</sup>

مصدر، اسم یکی از آن دو چیزی که فعل به آن دلالت میکند (دو مدلول فعل: حدث و زمان) است که آن مدلول، غیر از زمان است (یعنی حدث است)؛ مانند مصدر أمن از فعل أمن

<sup>۱</sup> بل حذفه الزم إن يكن غير خبر  
<sup>۲</sup> و أظهر إن يكن ضمير خبراً  
<sup>۳</sup> نحو أظنّ و یظنّانی أخاً  
<sup>۴</sup> المصدر اسم ما سوي الزمان من  
 و أخرنه إن يكن هو الخبر  
 لغير ما يطابق المفسراً  
 زيدا و عمراً أخوين في الرّخا  
 مدلولي الفعل كـأمن من أمن

## عامل در مفعول مطلق

### ۳۳: بمثله أو فعل أو وصف نصب و كونه أصلاً لهذين انتخاب<sup>۱</sup>

[آن مصدر] به وسیله [مصدری] همانند خودش یا فعلی یا وصفی، منصوب می‌شود و اصل بودن (منشأ اشتقاق بودن) مصدر برای آن دو (فعل و وصف) انتخاب و اختیار شده است.

## انواع مفعول مطلق

### ۳۴: توکیداً او نوعاً یبین أو عدد ک «سرت سیرتین سیر ذی رشد»<sup>۲</sup>

آن مصدر، تأکید، نوع یا عدد را آشکار میکند؛ مانند: سرتُ سیرتین: راه رفتن، دو بار راه رفتن. سرتُ سیر ذی رشد: راه رفتن همانند راه رفتن فرد صاحب رشد و هدایت

### ۳۵: و قد ینوب عنه ما علیه دلّ ک «جدّ کلّ الجدّ و افرح الجدّ»<sup>۳</sup>

و گاهی کلمه‌ای که بر مصدر دلالت میکند (مانند کلّ و بعض مضاف به مصدر یا مصدر هم معنا)، در گرفتن نقش اعرابی نصب [از آن مصدر نیابت میکند]. مانند: «جدّ کلّ الجدّ» بکوش کوششی کامل و تمام و «افرح الجدّ» قطعاً شاد شو.<sup>۴</sup>

### ۳۶: و ما لتوکید فوحد أبداً و ثنّ و اجمع غیره و أفرداً<sup>۵</sup>

و مصدری که برای تأکید آورده میشود (مفعول مطلق تأکیدی) را همواره به صورت مفرد بیاور و غیر آن (مفعول مطلق نوعی و عددی) را به صورت مثنی و جمع و مفرد ذکر کن.

<sup>۱</sup> بمثله أو فعل أو وصف نصب و كونه أصلاً لهذين انتخاب

<sup>۲</sup> توکیداً او نوعاً یبین أو عدداً کسرتُ سیرتین سیر ذی رشد

<sup>۳</sup> و قد ینوب عنه ما علیه دلّ کجدّ کلّ الجدّ و افرح الجدّ

<sup>۴</sup> توجه: نباید شاد شو، شادشدنی ترجمه شود زیرا مفعول مطلق تأکیدی است نه نوعی

<sup>۵</sup> و ما لتوکید فوحد أبداً و ثنّ و اجمع غیره و أفرداً



## حذف عامل مفعول مطلق

۳۷: و حذف عامل المؤکد امتنع و فی سواه لدلیل<sup>۱</sup> متسع<sup>۲</sup>

حذف عامل مفعول مطلق تأکیدی ممتنع است. اما حذف عامل غیر آن (مفعول مطلق نوعی و عددی) در صورتی که قرینه ای وجود باشد، جایز است.

۳۸: و الحذف حتم مع آت بدلا من فعله ک «ندلا» اللذک «اندلا»<sup>۳</sup>

حذف [عاملی از جنس فعل] که مصدر به صورت بدل از آن آمده، واجب است. مانند: نَدَلًا (دزدیدن) ای که بدل از اُنْدَلُنْ (حتماً بدزد) آمده باشد.

۳۹: و ما لتفصیل ک «إمّا منّا» عامله یحذف حیث عنّا<sup>۴</sup>

عامل مصدری که برای تفصیل [عاقبت جمله ماقبل] آمده است، مانند: اِمَّا مَنَّا [بَعْدُ و اِمَّا فِدَاءً] (محمد/۴) (خواه بعد از جنگ منت نهید و [رایگان آزادشان کنید] خواه فدیہ بگیرید) هر جا که رخ دهد، واجب است که حذف شود.

۴۰: کذا مکرّر و ذو حصر ورد نائب فعل لاسم عین استند<sup>۵</sup>

همچنین حذف عامل [در دو حالت دیگر] واجب است، [اولاً مصدری] که مکرر بیاید (مانند: زیدٌ سیراً سیراً) و [ثانیاً مصدر] محصور [به الا و انما] بیاید (مانند: ما زیدٌ الا سیراً، انما زیدٌ سیراً). [در این دو حالت مصدر] به عنوان نائب فعل محذوفی که به یک اسم عین استناد داده شده است، آمده باشد.

۴۱: و منه ما یدعونه مؤکداً لنفسه أو غیره؛ فالبتدا<sup>۶</sup>

همچنین حذف عامل مصدری که تأکید کننده خود یا غیر خودش است، واجب است. پس مورد اول (تأکید کننده خودش) ...

۱ لدلیل: جار و مجرور متعلق به عامل محذوف و نه متعلق به متسع زیرا معمول مصدر به آن مقدم نمیشود.

۲ متسع: مصدر میمی و مبتدای مؤخر

۳ و حذف عامل المؤکد امتنع و فی سواه لدلیل متسع  
 ۴ و الحذف حتم مع آت بدلا من فعله کندلا اللذک کاندلا  
 ۵ و ما لتفصیل کإمّا منّا عامله یحذف حیث عنّا

۶ نائب: حال از ضمیر مستتر در ورد که به مصدر بر میگردد.

۷ کذا مکرّر و ذو حصر ورد نائب فعل لاسم عین استند  
 ۸ و منه ما یدعونه مؤکداً لنفسه أو غیره؛ فالبتدا



## ۴۲: نحو «له علی ألف عرفا» و الثان ک «ابني أنت حقاً صرفاً»<sup>۱</sup>

... مانند: برای او بر ذمه من هزار [درهم] وجود دارد اعترافاً (اعتراف میکنم)؛ و دومی (تأکید کننده غیرخودش) مانند: پسر من تو هستی حقیقتاً فقط.

## ۴۳: كذاك ذو التشبيه بعد جمله ک «لي بكاء ذات عضلة»<sup>۲</sup>

همچنین [حذف عامل مصدر] تشبیه کننده‌ای که بعد از جمله‌ای واقع شده باشد، واجب است [که آن جمله مشتمل بر معنای آن مصدر و فاعل آن باشد]. مانند: «لی بکاء ذات عضلة» مرا گریه ایست همچون گریه‌ی زن مصیبت زده.

### الثالث: المفعول له

## ۴۴: ينصب مفعولاً له المصدر إن أبان تعليلاً ک «جد شكراً و دن»<sup>۳</sup>

مصدر در حالی که مفعول له است (به عنوان مفعول له) نصب داده میشود، اگر تعلیل را بیان کند. مانند: بخشش کن و متدین باش برای شکرگذاری.

## ۴۵: و هو بما يعمل فيه متحد وقتاً و فاعلاً؛ و إن شرط فقد

و [شروط دوم و سوم این است که] آن مصدر با عاملی که در آن عمل میکند اتحاد زمانی و فاعلی دارد. اگر یک شرط از این شروط وجود نداشت ...

### جواز جر مفعول له

## ۴۶: فاجزره بالحرف و ليس يمتنع مع الشروط ک «لزهد ذا قنع»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> نحو: «له علی ألف عرفا» و الثان ک «ابني أنت حقاً صرفاً»

<sup>۲</sup> كذاك ذو التشبيه بعد جمله ک «لي بكاء ذات عضلة»

<sup>۳</sup> مفعولاً: حال از مصدر

<sup>۴</sup> يُنصبُ مفعولاً له المصدر إن أبان تعليلاً كجد شكراً و دن

<sup>۵</sup> وَ هُوَ بِمَا يَعْمَلُ فِيهِ مُتَّحِدٌ وَقْتاً وَ فَاعِلاً؛ وَ إِنْ شَرَطُ فَقَدْ

<sup>۶</sup> فَاجْزُرُهُ بِالْحَرْفِ وَ لَيْسَ يَمْتَنَعُ مَعَ الشَّرْطِ ك «لِزُهْدٍ ذَا قَنَعٍ»



... آن مصدر را با حرف جرّ [ی که فهماننده معنای تعلیل باشد مانند: ل، فی، من و باء] مجرور کن، و آوردن حرف جر با وجود شرایط لازم (سه شرط مذکور)، ممتنع نیست. مانند: این شخص برای زهد قناعت کرد.

### ۴۷: و قل أن يصحبها المجرد والعكس في مصحوب «أل» و أنشدوا: ۱

اندک است مواردی که مفعول له مجرد از «ال» و اضافه، با «لام» [تعلیل] همراهی کند (لام تعلیل بگیرد)، برعکس، زمانی که با «ال» همراهی کند، مواردی که [مفعول له] با لام [تعلیل] می آید بیشتر است. چنانکه سروده اند: ...

### ۴۸: «لا أقعد الجبن عن الهيجاء و لو توالى زمر الأعداء» ۲

در عرصه جنگ از ترس نمینشینم [و از جنگ روی نمیگردانم] حتی اگر گروه های دشمنان پیاپی [به سویم] آیند.

## الرابع: المفعول فيه

### ۴۹: الظرف وقت أو مكان ضمنا في باطراد كهنا امكث أزمننا ۳

ظرف، زمان یا مکانی است که اغلب و به صورت متعارف [بتواند] دارای [معنای] فی در نظر گرفته شود مانند: در این مکان مدتها مکث و درنگ کن.

### ۵۰: فأنصبه بالواقع فيه مظهرا كان وإلا فأنوه مقدرا ۴

ظرف را به وسیله عاملی (مصدر، فعل یا شبه فعل) که در این ظرف واقع شده، در حالی که آن عامل ظاهر است نصب بده؛ و در غیر این صورت (اگر عامل ظاهر نبود)، پس عامل را در حالی که مقدر است، در نیت بگیر.

## اقسام ظرف

### ۵۱: و كل وقت قابل ذاك و ما يقبله المكان إلا مبها ۵

۱ و قل أن يصحبها المجرد والعكس في مصحوب «أل» و أنشدوا

۲ لا أقعد الجبن عن الهيجاء و لو توالى زمر الأعداء

۳ الظرف وقت أو مكان ضمنا في باطراد كهنا امكث أزمننا

۴ فأنصبه بالواقع فيه مظهرا كان وإلا فأنوه مقدرا

۵ و كل وقت قابل ذاك و ما يقبله المكان إلا مبها

و همه ظرف های زمانی این منصوب شدن را قبول میکنند و این منصوب شدن را فقط ظرف مکانی مبهم قبول میکنند.

## ۵۲: نحو الجهات و المقادیر و ما صیغ من الفعل كـ «مرمی» من «رمی»<sup>۱</sup>

مانند جهات، مقادیر و آنچه که [با صیغه های اسم زمان و مکان] از فعل ساخته شده است، مانند «میدان یا سیبیل تیراندازی» از فعل «تیر انداختن».

## ۵۳: و شرط کون ذا مقیسا أن یقع ظرفا لما فی أصله معه اجتمع<sup>۲</sup>

شرط قیاسی بودن نصب [در اسم مکانی که از فعل ساخته شده است] این است که این ظرف، [معمول] برای عاملی واقع شود که در ماده با هم اجتماع داشته باشند. (هر دو از یک ماده باشند).

### ظرف متصرف و غیر متصرف

## ۵۴: و ما یری ظرفا و غیر ظرف فذاک ذو تصرف فی العرف<sup>۳</sup>

اسمی که به حالت ظرف و غیر ظرف دیده میشود، در عرف نحویون، اصطلاحاً «ظرف متصرف» است.

## ۵۵: و غیر ذی التصرف الذی لزم ظرفیه أو شبهها من الکلم<sup>۴</sup>

ظرف غیر متصرف آن اسمی از کلمات است که ملازم ظرفیت (مانند: قط) یا شبه ظرفیت (مانند: مجرور به عند) باشد.

### نیابت مصدر از ظرف

## ۵۶: و قد ینوب عن مکان مصدر و ذاک فی ظرف الزمان یکثر<sup>۵</sup>

گاهی یک مصدر، از ظرف مکان نیابت میکند و این اتفاق در ظرف زمان کثرت بیشتری دارد.

<sup>۱</sup> صیغ من الفعل کمرمی من رمی

<sup>۱</sup> نحو الجهات و المقادیر و ما

ظرفا لما فی أصله معه اجتمع

<sup>۲</sup> و شرط کون ذا مقیسا أن یقع

فذاک ذو تصرف فی العرف

<sup>۳</sup> و ما یری ظرفا و غیر ظرف

<sup>۴</sup> الذی: خبر مبتدا (غیر) یا برعکس.

ظرفیه أو شبهها من الکلم

<sup>۵</sup> و غیر ذی التصرف الذی لزم

و ذاک فی ظرف الزمان یکثر

<sup>۶</sup> و قد ینوب عن مکان مصدر



## الخامس: المفعول معه

### ۵۷: ينصب تالي «الواو» مفعولا معه في نحو «سيري و الطریق مسرعة»<sup>۱</sup>

اسمی که بعد از واو درآید، در حالی که مفعول معه است، منصوب میشود. مانند: تو یک مؤنث به همراه راه، روانه شو در حالت شتابان.

## عامل در مفعول معه

### ۵۸: بما من الفعل و شبهه سبق ذا النصب لا بـ«الواو» في القول الأحق<sup>۲</sup>

این نصب، بنابر قول شایسته تر، به وسیله فعل یا شبهه فعلی است که [از مفعول معه] سبقت و پیشی گرفته است و به وسیله واو نیست.

### ۵۹: و بعد «ما» استفهام او «کیف» نصب بفعل «کون» مضمّر بعض العرب<sup>۳</sup>

بعضی از عرب زبانان، بعد از «ما» استفهامیه و «کیف»، به وسیله فعل [از جنس] کون پنهان شده (مقدر) [مفعول معه را] منصوب کرده‌اند.

## اقسام اسم واقع بعد از واو

### ۶۰: و العطف إن یمكن بلا ضعف احقّ و النصب مختار لدي ضعف النسق<sup>۴</sup>

عطف کردن اگر بدون ضعف ممکن باشد، [مانند عطف بر ضمیر منصوبی به خلاف موارد ضعیف مانند عطف بدون فاصل بر ضمیر مرفوعی و عطف بدون تکرار خافض (جرّ دهنده) بر ضمیر مجروری]، شایسته تر است و نصب دادن [اسم مابعد واو] به هنگام ضعف عطف نسق پسندیده تر است.

<sup>۱</sup> يُنصَبُ تاليِ الواوِ مفعولاً مَعَهُ  
<sup>۲</sup> بما من الفعلِ و شبههِ سَبَقَ  
<sup>۳</sup> و بعد ما استفهامٍ او كيفَ نَصَبَ  
<sup>۴</sup> و العطفُ إن يُمكنُ بلا ضعفِ احقّ  
 في نحو «سيري و الطریق مسرعة»  
 ذا النصبُ لا بالواوِ في القولِ الأحقّ  
 بفعلِ كونِ مضمّرِ بعضِ العربِ  
 و النصبُ مختارٌ لديّ ضعفِ النسقِ

## ۶۱: و النَّصْبُ إِنْ لَمْ يَجْزِ الْعَطْفُ يَجِبُ أَوْ اعْتَقَدَ إِضْهَارَ عَامِلٍ تَصْبٍ<sup>۱</sup>

اگر عطف جایز نباشد نصب دادن [اسم مابعد واو] واجب است یا به تقدیرِ عاملی معتقد شو تا راه صواب پیموده باشی.

### باب الاستثناء

## ۶۲: مَا اسْتَثْنَتْ «إِلَّا» مَعَ تَمَامٍ يَتَصَبُّ وَبَعْدَ نَفْيٍ أَوْ كَنَفِيٍّ انْتِخَبَ<sup>۲</sup>

آنچه «إِلَّا» - با تامّ بودن (وجود مستثنی منه در کلام) [و موجب بودن (مثبت بودن جمله)] - استثناء کند، منصوب میشود. و در [استثنای] بعد از نفی یا شبه نفی [یعنی نهی، استفهام انکاری و توییخی که به این استثناء «غیر موجب» میگویند] انتخاب کن ...

## ۶۳: إِتْبَاعَ مَا اتَّصَلَ وَانْصَبَ مَا انْقَطَعَ وَ عَنِ تَمِيمٍ فِيهِ إِبْدَالٌ وَقَعُ<sup>۳</sup>

... تابع آوردن مستثنای متصل (مستثنی داخل در مستثنی منه باشد) را، و مستثنای [تامّ غیر موجب] منقطع را منصوب ساز، و در قبیله بنی تمیم، بدل آوردن آن واقع شده است.

### اعراب مستثناة مقدم بر مستثناة منه

## ۶۴: وَغَيْرِ نَصْبٍ سَابِقٍ فِي النَّفْيِ قَدْ يَأْتِي وَ لَكِنْ نَصْبُهُ اخْتَرَهُ<sup>۴</sup> إِنْ وَرَدَ<sup>۵</sup>

گاهی در [کلام] منفی، اعراب غیر منصوب برای مستثنای پیشی گرفته از مستثنی منه آمده است، اما اگر [در کلام] اینگونه [اسلوبی (تقدم مستثنی بر مستثنی منه)] وارد شد، منصوب آوردن آن راجح است.

<sup>۱</sup> تصب: فعل مجزوم صیغه ۷ جواب شرط محذوف و از ماده أَصَابَ يُصِيبُ به معنای به هدف زدن و راه درست پیمودن.

<sup>۲</sup> و النَّصْبُ إِنْ لَمْ يَجْزِ الْعَطْفُ يَجِبُ أَوْ اعْتَقَدَ إِضْهَارَ عَامِلٍ تَصْبٍ

<sup>۳</sup> مَا اسْتَثْنَتْ «إِلَّا» مَعَ تَمَامٍ يَتَصَبُّ وَبَعْدَ نَفْيٍ أَوْ كَنَفِيٍّ انْتِخَبَ

<sup>۴</sup> إِتْبَاعَ مَا اتَّصَلَ، وَانْصَبَ مَا انْقَطَعَ وَ عَنِ تَمِيمٍ فِيهِ إِبْدَالٌ وَقَعُ

<sup>۵</sup> اخْتَرَهُ: فعل امر صیغه ۷ از ماده خ ی ر باب افتعال. تَخْتَرُ - تَخْتَرُ - اخْتَرُ - (قاعده ۸ اعلال) اخْتَارَ - (قاعده ۱۰ اعلال) اخْتَرَهُ

<sup>۶</sup> وَغَيْرِ نَصْبٍ سَابِقٍ فِي النَّفْيِ قَدْ يَأْتِي وَ لَكِنْ نَصْبُهُ اخْتَرَهُ إِنْ وَرَدَ



## مستثنای مفرغ

### ۶۵: و إن یفرغ سابق «إلا» لما بعد، یکن کما لو «إلا» عدما<sup>۱</sup>

اگر [عامل] پیشی گیرنده از آلا، برای [عمل کردن در] آنچه بعد از آلا می آید [از معمولش که مستثنی منه است] فارغ شده باشد (یعنی استثناء خالی از مستثنی منه باشد)، [اعراب مستثنی] همانند این است که آلا وجود نداشته باشد (یعنی مستثنی، اعراب مستثنی منه محذوف را میگیرد).

## «ال» متکرر- مستثنیات متکرره

### ۶۶: و أَلغ «إلا» ذات<sup>۲</sup> توکید ک«لا» تَمَرُّ بِهِمْ إِلَّا أَلْفَتِي إِلَّا الْعَلَا<sup>۳</sup>

آلایی که تأکیدی است را ملغی از عمل گردان، مانند: بر ایشان گذر مکن مگر بر جوانمرد، مگر بر والامقام.

### ۶۷: و إن تُكْرَرُ، لا لتوكيد فمع تفریغ التأثير بالعامل دَع<sup>۴</sup>

اگر الّا تکرار شد اما نه به قصد تأکید و کلام نیز مفرغ بود، اثر دادن عامل را واگذار کن (یعنی عمل بده) ...

### ۶۸: في واحدٍ مما بـ «إلا» استثنی و لیس عن نصب سواه مغنی<sup>۵</sup>

... در یکی از مستثنی‌های الّا (یعنی عامل در یکی از آنها عمل میکند) و بی نیازکننده ای از نصب غیر از آن یک مستثنی [که در آن عمل شده است] وجود ندارد. (یعنی الباقی مستثنی‌ها باید منصوب شوند).

### ۶۹: و دون تفریغ مع التّقدّم نصب الجميع احکم به و التزم<sup>۶</sup>

چنانچه کلام غیر مفرغ (تام) باشد و مستثنی‌ها [به همراه «الّا»ها بر مستثنی منه] مقدم شوند، حکم به نصب همه آنها کن و این حکم را لازم بدان (مانند قام الا زیداً الا عمراً الا خالداً القوم).

<sup>۱</sup> یکن: جواب شرط و مجزوم

<sup>۲</sup> و إن یفرغ سابق «إلا» لما بعد یکن کما لو «إلا» عدماً

<sup>۳</sup> ذات: حال از الّا و منصوب به تأویل صاحب.

<sup>۴</sup> و أَلغ «إلا» ذات توکید کلا

<sup>۵</sup> و إن تُكْرَرُ لا لتوكيد فمع تفریغ التأثير بالعامل دَع

<sup>۶</sup> في واحدٍ مما بـ «إلا» استثنی و لیس عن نصب سواه مغنی

<sup>۷</sup> و دون تفریغ مع التّقدّم نصب الجميع احکم به و التزم

## ۷۰: و انصب لتأخیر و جیء بواحد منها کما لو کان دون زائد<sup>۱</sup>

[بر خلاف حالت تقدّم مستثناها بر مستثنی منه؛ در حالت تأخر مستثناها] آنها را به سبب مؤخر شدن از مستثنی منه، نصب بده و فقط یکی از مستثنی ها را به همان گونه که اگر مستثنای زائدی با آن نبود [به آن اعراب میدادیم]، بیاور (یعنی همانند زمانی که آن یکی به تنهایی در جمله می آمد به آن اعراب بده).

## ۷۱: ک «لم یفوا إلا امرؤ إلا علی<sup>۲</sup>» و حکمها فی القصد حکم الأوّل<sup>۳</sup>

مانند: وفا نکردند، مگر مردی مگر علی. و حکم دیگر مستثنی ها در قصد و معنا، همچون حکم مستثنی اول خواهد بود.

### مستثنا به «غیر» و «سوی»

## ۷۲: و استثن مجروراً بـ «غیر» معرباً بما لمستثنی بـ «إلا» نسباً

مجرور به «غیر» را مستثنی قرار بده، در حالی که واژه غیر معرب به اعرابی شده باشد که آن اعراب به مستثنی به الا نسبت داده شده است.

## ۷۳: و لـ «سوی» «سوی» «سواء» اجعلاً علی الأصحّ مال «غیر» جعلاً

بنابر بر قول صحیح، آنچه برای «غیر» قرار داده شده است را برای سوی، سوی و سَواء قرار بده.

### مستثنا به «لیس، لایکون، خلا عدا، حاشا»

## ۷۴: و استثن ناصباً بـ «لیس» و «خلا» و بـ «عدا» و بـ «یکون» بعد «لا»<sup>۴</sup>

مستثنی را به وسیله «لیس»، «خلا»، «عدا» و «یکون» ای که بعد از «لا» بیاید (لایکون)، منصوب کن.

<sup>۱</sup> و انصب لتأخیر و جیء بواحد منها کما لو کان دون زائد

<sup>۲</sup> علی: یا میتوان امرؤ را مرفوع و علی را منصوب در نظر گرفته و وقف به حذف الف، بنا به لغت ربیعہ در ضرورت شعری را برای آن در نظر بگیریم یا امرؤ را منصوب قرائت کنیم و علی را مرفوع دانسته و به آن وقف کنیم.

<sup>۳</sup> ک «لم یفوا إلا امرؤ إلا علیاً» و حکمها فی القصد حکم الأوّل

بما لمستثنی بـ «إلا» نسباً

علی الأصحّ مال «غیر» جعلاً

و بعداً و بیکون بعد لا

<sup>۴</sup> و استثن مجروراً بـ «غیر» معرباً

<sup>۵</sup> و لسوی سوی سَواء اجعلاً

<sup>۶</sup> و استثن ناصباً بلیس و خلا



## ۷۵: و اجرر بسابقی «یکون» ان ترد و بعد «ما» انصب و انجرار قد یرد<sup>۱</sup>

اگر میخواهی میتوانی به وسیله دو اسم سابق بر یکون - که خلا و عدا بود - مستثنی را مجرور کنی، و [اگر این خلا و عدا] بعد از «ما» قرار گیرند (ماعدا و ماخلا) باید مستثنی را منصوب کنی، البته گاهی مجرور شدن آنها نیز [در کلام عرب] وارد شده است.

## ۷۶: و حیث جرّاً فهما حرفان کما هما إن نصباً فعلان<sup>۲</sup>

هر جا که این دو (خلا و عدا) جرّ بدهند، حرف هستند، همانطور که هر جا نصب بدهند، فعل هستند.

## ۷۷: و ک «خلا» «حاشا» و لا تصحب «ما» و قیل «حاش» و «حشا» فاحفظهما<sup>۳</sup>

«حاشا» نیز همانند «خلا» است و «حاشا» با «ما» همراه نمیشود، و واژه حاشا به صورت حاش و حشا نیز گفته شده پس این دو را به خاطر بسپار.

## باب الحال

## ۷۸: الحال وصف فضلة منتصب مفهم «فی حال» ك «فردا اذهب»<sup>۴</sup>

حال، صفتی است که [در کلام]، فضله [و غیررکن] است، و [حکم آن] منصوب است و فهماننده معنای «در حال ... در حالت ...» است. مانند: میروم در حالی که تنهایم.

## اقسام حال

## ۷۹: و کونه منتقلاً مشتقاً یغلب، لکن لیس مستحقاً<sup>۵</sup>

حال غالباً منتقل (غیر ثابت و زایل شدنی مانند ضاحک) و مشتق است اما این مطلب حق [واجب] آن نیست [و غیر از آن هم ممکن است رخ دهد]

و بعد «ما» انصب، و انجرار قد یرد	۱ و اجرر بسابقی یکون ان ترد
کما هما إن نصباً فعلان	۲ و حیث جرّاً فهما حرفان
و قیل «حاش» و «حشا» فاحفظهما	۳ و ک «خلا» «حاشا» و لا تصحب «ما»
مفهم فی حال ك «فردا اذهب»	۴ الحال وصف فضلة، منتصب
یغلب، لکن لیس مستحقاً	۵ و کونه منتقلاً مشتقاً



## ۸۰: و یكثر الجمود في سعر وفي مبدي تأوّل بلا تكلف<sup>۱</sup>

جامد آمدن حال در نرخ (بیان قیمت اجناس) و در آن چیزی که آشکارکننده تأویل [به مشتقی] بدون دشواری است (یعنی تأویل آن به راحتی قابل فهم است)، فراوان است.

## ۸۱: ك «بعه مدّا بكذا یدا بید» و «كرّ زيد أسدا» أي كأسد<sup>۲</sup>

مانند: بفروش آن را به صورت پیمانه ای به فلان مبلغ و همچنین به صورت دست به دست (نقدی)، و مانند: زید همانند شیر پیایی حمله کرد.

### حکم حال از نظر معرفه، نکره

## ۸۲: و الحال ان عرّف لفظاً فاعتقد تنكيره معنی ك «وحدك اجتهد»<sup>۳</sup>

اگر حال از حیث لفظ، معرفه باشد، به نکره بودن آن از حیث معنا معتقد باش، مانند: به تنهایی بکوش.

### مصدر نکره به عنوان حال

## ۸۳: و مصدر منكرّ حالاً يقع بكثرة ك «بغته زيد طلع»<sup>۴</sup>

مصدر نکره بسیار زیاد حال واقع میشود، مانند: زید ناگهان نمایان شد.

### ذو الحال معرفه، نکره

## ۸۴: و لم ینکر غالباً ذو الحال إن لم يتأخر أو يخصّص أو يبين<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> و یكثرُ الجمودُ فی سعرٍ و فی  
<sup>۲</sup> ك «بعه مدّا بكذا یدا بید»  
<sup>۳</sup> و الحال ان عرّف لفظاً فاعتقد  
<sup>۴</sup> و مصدرٌ منكرّ حالاً يقع  
مبدي تأوّل بلا تكلف<sup>۱</sup>  
و «كرّ زيد أسدا» أي كأسد  
تنكيره معنی ك «وحدك اجتهد»  
بكثرة ك «بغته زيد طلع»

<sup>۵</sup> لم یبین: مضارع مجزوم از ماده ب ی ن (بان -) صیغه ۱

<sup>۶</sup> و لم ینکر غالباً ذو الحال، إن لم يتأخر أو يخصّص أو يبين



و غالباً ذوالحال نکره نیست، اگر [این سه شرط را داشته باشد:] اولاً بعد [از حال] نیاید، دوماً [نکره] مخصوصه [تخصیص خورده با وصف یا اضافه] نباشد و سوماً آشکار نشود ...

## ۸۵: من بعد نفي أو مضاهيه ك«لا» يبع امرؤ على امرئ مستسهلاً<sup>۱</sup>

... بعد از نفي یا شبه نفي (نهي و استفهام انکاری و توییخی)، مانند: نباید مردی بر مردی به آسانی دست اندازی کند.

### تقديم حال بر ذوالحال

## ۸۶: و سبق حال ما بحرف جرّ قد أبوا و لا أمنعه فقد ورد<sup>۲</sup>

نحویون از پیشی گرفتن حال بر ذوالحالی که مجرور به حرف جرّ است پرهیز کرده اند اما من آن را منع نمیکنم زیرا قطعاً چنین استعمالی [در کلام عرب] وارد شده است.

### شرائط حال از مضاف اليه

## ۸۷: و لا تجز حالاً من المضاف له إلا إذا اقتضى المضاف عمله<sup>۳</sup>

آوردن حال از مضاف اليه را جایز بدان مگر [در سه حالت: اول] زمانی که مضاف اقتضای عمل در حال را داشته باشد. (عامل در حال باشد)

## ۸۸: أو كان جزء ما له أضيفاً أو مثل جزئه فلا تحيفاً

... یا [دوم زمانی که] مضاف، جزئی از مضاف اليه باشد یا [سوم زمانی که] همانند جزئش باشد (به این معنا که اگر مضاف را حذف کنیم خللی در کلام ایجاد نشود)، پس به خودت یا به زبان عربی ظلم نکن [و از این قاعده پیروی کن]

<sup>۱</sup> من بعد نفي أو مضاهيه ك«لا»  
<sup>۲</sup> و سبق حال ما بحرف جرّ قد  
<sup>۳</sup> و لا تجز حالاً من المضاف له  
<sup>۴</sup> أو كان جزء ما له أضيفاً  
 يبع امرؤ على امرئ مستسهلاً  
 أبوا، و لا أمنعه فقد ورد  
 إلا إذا اقتضى المضاف عمله  
 أو مثل جزئه فلا تحيفاً

## ۸۹: و الحال إن ينصب بفعل صرفاً أو صفة أشبهت المصرفاً

اگر حال با فعل متصرف یا صفتی که شبیه فعل متصرف است منصوب گردد ...

## ۹۰: فجائز تقدیمه ک «سرعا» ذا راحل و «مخلصاً زید دعا»<sup>۲</sup>

... پس تقدیم آن [بر عامل] جایز است، مانند: این موجود به حالت شتابان کوچ کننده است، و زید خالصانه دعا کرد.

## ۹۱: و عامل ضمّن معنی الفعل لا حروفه مؤخران یعملاً<sup>۳</sup>

عاملی که در بردارنده‌ی معنای فعل است و نه حروف آن؛ اگر بعد از حال قرار گیرد [به علت ضعف در عامل شدن، در حال] عمل نمیکند. (حال چنین عاملی بر آن مقدم نمیشود و نباید آنچه بر این عامل مقدم است را حال برای آن تصور کنیم).

## ۹۲: ک «تلك» «ليت» و «كأن» و ندر نحو «سعيد مستقراً في هجر»<sup>۴</sup>

... مانند: تلك، ليت، كأن، لعل، هاء تنبيه، ظروف متضمن معنای استقرار، مانند: زيد عندی جالساً (زيد نزد من است در حالی که نشسته است) [و موردی همانند سعيد در هجر (شهری نزدیک مدینه) در حالی که استقرار یافته، به سر میبرد، نادر است].<sup>۵</sup>

## ۹۳: و نحو «زيد مفرداً أنفع من عمرو معاناً» مستجاز لن یهن<sup>۶</sup>

و مانند: زيد در حالی که تنهاست سودمندتر است از عمرو در حالی که [عمرو] یاری شده باشد» جایز دانسته شده و [استعمال] ضعیفی نخواهد شد.

<sup>۱</sup> و الحال إن یُنصَبُ بِفِعْلِ صُرْفًا

<sup>۲</sup> فَجَائِزٌ تَقْدِيمُهُ كـ «مُسرِعَا

<sup>۳</sup> و عاملٌ ضَمَّنَ مَعْنَى الْفِعْلِ لَا

<sup>۴</sup> كَتَلِكْ، لَيْتَ، وَ كَأَنَّ وَ نَدَرَ

<sup>۵</sup> تَلَكُ: متضمن معنای اَشرْتُ، لَيْتَ: متضمن معنای تَمَنَّيْتُ، كَأَنَّ: متضمن معنای شَبَّهْتُ، لَعَلَّ: متضمن معنای تَرَجَّيْتُ، هاء تنبيه: متضمن معنای

بَشَّهْتُ، ظرف مُسْتَقِرًّا: متضمن معنای اسْتَقَرَّ

<sup>۶</sup> و نحو «زيد مفرداً أنفع من عمرو معاناً» مستجاز لن یهن



## حکم حال و ذوالحال بحسب افراد و جمع

### ۹۴: و الحال قد یجیء ذاً تعدد لمفرد فاعلم و غیر مفرد<sup>۱</sup>

پس بدان که گاهی حال به شکل متعدد (چند حال) برای ذوالحال مفرد و [گاهی به شکل متعدد برای ذوالحال] متعدد، می آید.

## حال مؤکده

### ۹۵: و عامل الحال بها قد اُکدا فی نحو «لا تعث<sup>۲</sup> فی الارض مفسدا»<sup>۳</sup>

در مثال «در زمین به فتنه و فساد پرداز». قطعاً عامل حال به وسیله حال، تأکید شده است.

### ۹۶: و إن تؤکد جملة فمضمراً عاملها، و لفظها يؤخر<sup>۴</sup>

اگر حال، جمله ای را تأکید کند، پس عامل اش در تقدیر است و لفظ حال مؤخر آورده میشود.

## گاه جمله یا ظرف، حال واقع می شود

### ۹۷: و موضع الحال تجیء جملة ک«جاء زید و هو ناو رحلة»<sup>۵</sup>

جمله [هم] در محل حال [و به عنوان جمله حالیه] واقع میشود، مانند: زید آمد، در حالی که قصد کوچ کردن داشت.

<sup>۱</sup> و الحال قد یجیء ذاً تعدد لمفرد فاعلم و غیر مفرد

<sup>۲</sup> عثی - أفسد أشد الفساد (به شدت فساد ایجاد کرد)

<sup>۳</sup> و عامل الحال بها قد اُکدا فی نحو «لا تعث فی الارض مفسدا»

<sup>۴</sup> و إن تؤکد جملة فمضمراً عاملها، و لفظها يؤخر

<sup>۵</sup> و موضع الحال تجیء جملة ک«جاء زید و هو ناو رحلة»

## رابط جمله حالیہ

### ۹۸: و ذات بدء بمضارع ثبت حوت ضمیراً و من «الواو» خلت<sup>۱</sup>

جمله‌ی حالیہ‌ای که با فعل مضارع مثبت شروع میشود، حاوی ضمیری است و خالی از واو است.

### ۹۹: و ذات «واو» بعدها انو مبتدا له المضارع اجعلن مسندا<sup>۲</sup>

جمله حالیہ‌ای که [شروع شونده با فعل مضارع مثبت و] دارای واو است بعد از آن مبتدایی را در تقدیر بگیر و مضارع را به عنوان خبر، مسند قرار بده (مانند: نَجَوْتُ و [انا] أَرَهُنَّهْم مالکا (نجات یافتم در حالی که مالک را در گرو آنها می‌گذاشتم)).

### ۱۰۰: و جملة الحال سوى ما قدما ب«واو» أو بمضمر أو بهما<sup>۳</sup>

جمله حالیہ غیر از آنچه گذشت یا با واو، یا با ضمیر عائد و یا با هر دو می‌آید.

## حذف حال یا عاملش

### ۱۰۱: و الحال قد يحذف ما فيها عمل<sup>۴</sup> و بعض ما يحذف ذكره حظل<sup>۵</sup>

گاهی عامل در حال [در صورت وجود قرینه] حذف میشود و بعضی از آنچه که حذف میشود (عامل در حال محذوف) ذکرش جایز نیست.

## باب التَّمْيِيز

### ۱۰۲: اسم بمعني «من» مبین نكرة ينصب تمييزاً بها قد فسره<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> و ذات بدءٍ بمضارعٍ ثبتت

<sup>۲</sup> و ذاتٍ و او بعدها انو مبتداً

<sup>۳</sup> و جملة الحال سوى ما قدما

<sup>۴</sup> ما فيها عمل: نائب فاعل يُحذف

<sup>۵</sup> و الحال قد يحذف ما فيها عمل

<sup>۶</sup> اسمٌ بمعني «من»، مَبِينٌ نَكْرَةٌ

حَوْتُ ضميراً و من الواو خَلَّتْ

لَهُ الْمُضَارِعَ اجْعَلَنَّ مُسْنَدًا

بِوَاوٍ أَوْ بِمُضْمَرٍ أَوْ بِهِمَا

و بعض ما يحذف ذكره حظل

يُنْصَبُ تَمْيِيزًا بِهَا قَدْ فَسَّرَهُ



اسمی به معنای «من»: (من جنسیه (بیانیه) به معنای «از جنس...» که بیان کننده و نکره است، در حالی که تمییز دهنده و رفع ابهام کننده است، به وسیله آنچه [که این تمییز] آن را تفسیر کرده (ذات یا نسبت مبهم)، منصوب میشود.

### اقسام اسم مبهم

#### ۱۰۳: ک «شبر أرضاً» و «قفیز برّاً» و «منوین عسلاً و تمرّاً»<sup>۱</sup>

[مساحت] مانند: یک وجب زمین، و [پیمانه مانند] یک پیمانه گندم، [وزن مانند] دو من عسل و خرما.

### جر تمییز و نصبش

#### ۱۰۴: و بعد ذی و شبهها اجرره إذا أضفتها ک «مدّ حنطة غذا»<sup>۲</sup>

هنگامی که [تمییز] بعد از اینگونه اسامی [ای که دارای ابهام هستند] و مشابه های آنها [قرار میگرد] و زمانی که آنها را به تمییز اضافه میکنی، تمییز را مجرور ساز، مانند: یک مدّ (پیمانه ای حدود یک کیلو) گندم خوراکی.

#### ۱۰۵: و النَّصْبُ بَعْدَ مَا أُضِيفَ وَجِبَا إِنْ كَانَ مِثْلَ «مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا»<sup>۳</sup>

نصب دادن [تمییز] قرار گرفته] بعد از اسم مبهمی که [به غیر از تمییز] اضافه شده است (مضاف الیهی میان تمییز و اسم مبهم فاصله ایجاد کرده)، واجب است اگر مانند این مثال باشد: مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا (آل عمران/۹۱) به تأویل الارضُ المملوءةُ مِنَ الذَّهَبِ (به مقدار زمین پر از طلا).

### تمییز بعد از افعال تفضیل و تعجب

#### ۱۰۶: و الْفَاعِلُ الْمَعْنَى أَنْصَبِنَ بِ«أَفْعَلَا» مَفْضَلًا كَ«أَنْتَ أَعْلَى مَنْرَلًا»<sup>۴</sup>

تمییزی که در معنا فاعل است را به وسیله افعال تفضیل منصوب ساز، مانند: تو از حیث منزلت برتری.

<sup>۱</sup> ک «شبر أرضاً» و «قفیز برّاً» و «مَنَوِينِ عَسَلًا وَ تَمْرًا»

<sup>۲</sup> و بَعْدَ ذِي وَ شِبْهَهَا اجْرُرُهُ إِذَا أَضْفَتْهَا كَ «مُدُّ حِنْطَةِ غِذَا»

<sup>۳</sup> وَ النَّصْبُ بَعْدَ مَا أُضِيفَ وَجِبَا إِنْ كَانَ مِثْلَ «مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا»

<sup>۴</sup> وَ الْفَاعِلُ الْمَعْنَى أَنْصَبِنَ بِأَفْعَلَا مُفْضَلًا كَ «أَنْتَ أَعْلَى مَنْرَلًا»

## ۱۰۷: و بعد کلّ ما اقتضی تعجباً میزک «اکرم بأبی بکر أبا»<sup>۱</sup>

پس از هر چیز که اقتضای تعجب دارد، تمییز بیاور، مانند: ابی بکر چه بخشنده است! از حیث پدر بودن.

### جر تمییز با «من»

## ۱۰۸: و اجر ب «من» إن شئت غیر ذی العدد و الفاعل المعنی ک «طب نفساً تُفد»<sup>۲</sup>

اگر خواستی، تمییز غیر عدد و تمییزی که در معنا فاعل نیست را با من [بیانیه] مجرور کن، مانند: از جهت نفس پاک باش تا بهره مند گردانده شوی.

### تقدیم عامل بر تمییز و عکسش

## ۱۰۹: و عامل التّمییز قَدَم مُطلقاً و الفعل ذو التّصریف نَزراً سبِقاً<sup>۳</sup>

عامل تمییز را مطلقاً (خواه ذات باشد یا فعل و شبه فعل جامد یا متصرف) مقدم بدار و در حالتی که عامل، فعل متصرف است، به ندرت مورد پیشی گرفتن [تمییز] واقع شده است (تمییز بر عامل مقدم شده است).

<sup>۱</sup> و بعد کلّ ما اقتضی تعجباً میزک «اکرم بأبی بکر أبا»

<sup>۲</sup> طب نفساً تُفد: به تأویل لَطَبُ نَفْسُک (نفس تو باید پاک شود) در این تأویل، نفس، فاعل در معناست.

<sup>۳</sup> تُفد: فعل مضارع مجهول و مجزوم در جواب أمر، و نائب فاعل آن ضمیر مستتر به تقدیر أنت

<sup>۴</sup> و اجر ب «من» إن شئت غیر ذی العدد و الفاعل المعنی ک «طب نفساً تُفد»

<sup>۵</sup> و عامل التّمییز قَدَم مُطلقاً و الفعل ذو التّصریف نَزراً سبِقاً



## المجرورات

### باب حروف الجرّ

۱۱۰: هاك حروف الجرّ و «هي» «من» «إلى» «حتي» «خلا» «حاشا» «عدا» «في» «عن» «على»<sup>۳</sup>

حروف جرّ را درياب و آنها عبارت اند از: من، الى، حتى، خلا، حاشا، عدا، في، عن، على ...

۱۱۱: «مذ» «منذ» «ربّ» «اللام» «كي» «واو» و «تا» و «الكاف» و «الباء» و «لعلّ» و «متي»<sup>۴</sup>

... مذ، منذ، لام، كي، واو، تاء، كاف، باء، لعل، متي.

### ويژگي مجرور به حرف جرّ

۱۱۲: بالظاهر اخصص «منذ» «مذ» و «حتي» و «الكاف» و «الواو» و «ربّ» و «التاء»<sup>۵</sup>

منذ، مذ، حتى، كاف، واو، رب و تاء را به اسم ظاهر اختصاص بده.

۱۱۳: و اخصص ب«مذ» و «منذ» وقتا و ب«ربّ» منكرًا و «التاء» لله و ربّ<sup>۶</sup>

مذ و منذ را برای زمان و ربّ را برای اسم نكره و تاء را برای الله و ربّ، اختصاص بده.

۱۱۴: و ما رووا من نحو «ربّه فتى» نزر، كذا «كها» و نحوه أتى<sup>۷</sup>

و آنچه مانند «ربّه فتى»: چه بسا او به او عنوان یک جوان» روایت نموده اند، اندک است. همانند آن مواردی همچون وارد شدن کاف بر ضمیر مانند کها و مانند آن [کهو، کهن و ...] نیز آمده است، اما این موارد هم اندک است.

۱ هاك: اسم فعل به معنای خُذ.

۲ حروف: مفعول به اسم فعل هاك

۳ هاك حُرُوفَ الْجِرِّ وَ هِيَ: مِن، إِلَى حَتَّى خَلَا حَاشَا عِدَا فِي عَن عَلِي

۴ این شعر برای حفظ حروف جرّ مناسب است:

بَاءُ تَاءُ لَامٌ وَ أُو كَافٌ مُنذٌ مُذٌ خَلَا رَبُّ حَاشَا مِن عِدَا فِي عَن عَلِي حَتَّى إِلَى

مُنذٌ مُنذٌ رَبُّ اللَّامِ كَيْ وَ أُو وَ تَا وَ الْكَافُ وَ الْبَاءُ وَ لَعَلَّ وَ مَتَى

بِالظَّاهِرِ اِخْتِصَّصَ مُنذٌ مُذٌ وَ حَتَّى وَ الْكَافَ وَ الْوَائِ وَ رَبِّ وَ التَّاءُ

وَ اِخْتِصَّصَ بِمُنذٍ وَ مُنذٌ وَقْتًا وَ بِرَبِّ مُنْكَرًا وَ التَّاءُ لِلَّهِ وَ رَبِّ

وَ مَا رَوَوْا مِن نَحْوِ «رَبِّهِ فَتَى» نَزْرًا، كَذَا «كها» وَ نَحْوُهُ أَتَى



### ۱۱۵: بعض و بین و ابتداء في الأمكنة بـ«من»، و قد تأتي لبداء الأزمنة<sup>۱</sup>

به وسیله «من»، تبعیض کن (اشاره به بعضی از موارد اسم مجرور) [جنس را] بیان کن و آغاز در [سیر از] مکان ها [را نشان بده]، و البته گاهی من برای [بیان] آغازِ زمانها آورده میشود.

### ۱۱۶: و زید في نفي و شبهه فجرّ نكرة كـ«ما لباغ من مفرّ»<sup>۲</sup>

[«من»] در نفي و شبهه نفي، [به صورت] زایده [آورده] شده است و اسم نكرة را مجرور میسازد، مانند: برای گنهکار گریزگاهی نیست.

### ۱۱۷: للاثنا «حتی» و «لام» و «إلی» و «من» و «باء» يفهّان بدلا<sup>۳</sup>

«حتی»، «لام»، «الی» برای معنای انتها [ی غایت] هستند و «من» و «باء» معنای بدل را میفهمانند.

### ۱۱۸: و «اللام» للملك و شبهه و في تعدية أيضا و تعليل قفي<sup>۴</sup>

«لام» برای ملکیت و شبه آن («اختصاص» یافتن چیزی به چیزی) است، و همچنین در تعدیه (متعدی کردن فعل لازم) و تعلیل (بیان علت) دنبال میشود (استفاده میشود).

### ۱۱۹: و زید و الظرفية استبن بـ«با» و «في» و قد يبينان السببا<sup>۵</sup>

لام همچنین زائد نیز می آید، خواستار واضح شدن ظرفیت شو به وسیله باء و فی، گاهی این دو حرف بیانگر معنای سببیت هستند.

### ۱۲۰: بـ«البا» استعن و عدّ عوض الصق و مثل «مع» و «من» و «عن» بها انطق<sup>۶</sup>

به وسیله «باء»، «استعانت» (کمک گرفتن)، «تعدیه»، «تعویض» [چیزی با چیزی] و «الصاق» (وصل کردن چیزی به چیزی) را انجام بده و به وسیله «باء»، همانند مع و من و عن سخن بگو.

<sup>۱</sup> بعض و بین و ابتداء في الأمكنة

<sup>۲</sup> و زید في نفي و شبهه فجرّ

<sup>۳</sup> للاثنا: حتی و لام و إلی

<sup>۴</sup> و اللام للملك و شبهه، و في

<sup>۵</sup> و زید، و الظرفية استبن بـ«با»

<sup>۶</sup> بـ«البا» استعن، و عدّ، عوض، الصق

بـ«من»، و قد تأتي لبداء الأزمنة

نكرة كـ«ما لباغ من مفرّ»

و من و باء يفهّان بدلا

تعدية أيضا و تعليل قفي

و «في» و قد يبينان السببا

و مثل «مع» و «من» و «عن» بها انطق

۱۲۱: «علي» للاستعلاء و معني «في» و «عن» بـ«عن» تجاوزا عني من قد فطن<sup>۱</sup>

«علي» برای استعلاء و معنای فی و عن است. مرد هوشیار به وسیله عن، تجاوز (مجاوزه) را قصد کرد.

۱۲۲: و قد تجيء موضع «بعد» و «علي» كما «علي» موضع «عن» قد جعل<sup>۲</sup>

گاهی عن در معنای بعد و علی می آید، همانطور که علی نیز گاهی در معنای عن قرار داده میشود.

۱۲۳: شبه بـ«كاف» و بها التعليل قد يعني، و زائدا لتوكيد ورد<sup>۳</sup>

به وسیله کاف، تشبیه کن و همچنین گاهی به وسیله آن تعلیل قصد شده است. همچنین به صورت زائده برای تأکید نیز وارد شده است.

۱۲۴: و استعمل اسما و كذا «عن» و «علي» من أجل ذا عليها «من» دخلا<sup>۴</sup>

کاف به عنوان اسم نیز به کار رفته است، و همچنین عن و علی نیز به عنوان اسم استفاده شده اند، به همین خاطر است که حرف جرّ «من» بر این دو داخل شده است.

۱۲۵: و «مذ» و «منذ» اسما حيث رفعاً أو أوليا الفعل كـ«جئت مذ دعا»<sup>۵</sup>

مذ و منذ هر جایی که رفع دهند (مانند: ما رأيتُه مُذ يومان (از دو روز پیش او را ندیده ام) یا بر سر فعل در آیند، اسمند، مانند: آدمم آنگاه که دعوت کرد.

۱۲۶: و إن يجرا في مضي فكـ«من» هما، و في الحضور معني «في» استين<sup>۶</sup>

و اگر مذ و منذ در زمان ماضی جرّ دهند، پس [از لحاظ معنا] همانند من هستند، و در اگر در زمان حاضر جرّ دهند، [برای آن دو] معنای فی را آشکار کن.

<sup>۱</sup> «علي» للاستعلاء و معني «في» و «عن»

<sup>۲</sup> و قد تجيء موضع «بعد» و «علي»

<sup>۳</sup> شبه بكاف، و بها التعليل قد

<sup>۴</sup> و استعمل اسماً، و كذا «عن» و «علي»

<sup>۵</sup> و «مذ» و «منذ» اسما حيث رفعاً

<sup>۶</sup> و إن يجرا في مضي فكـ«من»

بـ«عن» تجاوزاً عني من قد فطن

كما «علي» موضع «عن» قد جعل

يعني، و زائداً لتوكيد ورد

من أجل ذا عليها «من» دخلاً

أو أوليا الفعل كـ«جئت مذ دعا»

هما، و في الحضور معني «في» استين

## زیادت «ما» بعد حروف جرّ

۱۲۷: و بعد «من» و «عن» و «باء» زید «ما» فلم یعق<sup>۱</sup> عن عمل قد علما<sup>۲</sup>

بعد از من، عن و باء، ما، افزوده میشود و این ما، آن حروف را از عملی که شناخته شده است بازنمیدارد.

۱۲۸: و زید بعد «رَبِّ» و «الكاف» فکف<sup>۳</sup> و قد یلیها و جرّ لم یکف<sup>۴</sup>

و ما، پس از ربّ و کاف، اضافه شده است (ربّما، کما) و [آنها را] از عمل بازداشته و گاهی هم «ما» بعد از این دو می آید و جرّ دادن آنها بازداشته نمیشود (همچنان جرّ میدهند).

## جرّ دادن ربّ و ... در حال حذفش

۱۲۹: و حذف «رَبِّ» فجرت بعد «بل» و «الفا» و بعد «الواو» شاع ذا العمل<sup>۵</sup>

[گاهی] ربّ حذف شده است ولی بعد از «بل» و «فاء» همچنان جرّ میدهد، و این عمل (جرّ دادن) ربّ بعد از حرف واو شایع است.

۱۳۰: و قد یجرّ بسوی «رَبِّ» لدی حذف، و بعضه یری مطردا<sup>۶</sup>

و گاهی [سماعاً اسم] به وسیله حرف جرّ محذوفی غیر از ربّ مجرور میشود و بعضی از این موارد، به شکل فراگیری (به صورت قیاسی) دیده شده اند.

<sup>۱</sup> عاق - عن الشيء: منعه منه.

<sup>۲</sup> و بعد «من و عن و باء» زید «ما»

<sup>۳</sup> و زید بعد «رَبِّ» و «الكاف» فکف

<sup>۴</sup> و حذفت «رَبِّ» فجرت بعد «بل»

<sup>۵</sup> و قد یجرّ بسوی ربّ لدی

فلم یعق عن عمل قد علما

و قد یلیها و جرّ لم یکف

و «الفا»، و بعد الواو شاع ذا العمل

حذف، و بعضه یری مطردا



## باب الإضافة

### حذف تنوين و نون مضاف

#### ۱۳۱: نونا تلي الإعراب أو تنوينا مماً تُضَيَّفُ احذِفْ كـ «طور سينا»<sup>۱</sup>

نونی که پس از [حروف] اعراب می آید و تنوین [ظاهر یا مقدر] را از اسمی که مضاف می‌کند، حذف کن. مانند: «طور سينا»

### جار مضاف اليه

#### ۱۳۲: و الثاني اجرر و انو «من» أو «في» إذا لم يصلح إلا ذاك، و اللام خدا<sup>۲</sup>

اسم دوم (مضاف اليه) را مجرور ساز و [در این هنگام] حروف جرّ من یا فی را در نیت بگیر، هنگامی که در نیت گرفته شدن چیزی غیر از این دو، صلاحیت را نداشته باشد، و لام را در نیت بگیر ...

### اضافة معنوية و لفظية و فوائدش

#### ۱۳۳: لما سوي ذينك، و اخصص أولاً أو أعطه التعريف بالذي تلا<sup>۳</sup>

... هنگامی که لازم باشد حرفی غیر از آن دو (من و فی) را در نیت بگیر، و اولی (مضاف) را تخصیص بزن (اگر مضاف اليه نکره باشد) یا تعریف کن (اگر مضاف اليه معرفه باشد) به وسیله آنچه در پی می آید (مضاف اليه)

#### ۱۳۴: و إن يشابه المضاف «يفعل» و صفاء، فعن تنكيره لا يعزل<sup>۴</sup>

اگر مضاف در حالتی که صفت است، شبیه «يَفْعَلُ» (وزن فعل مضارع) [که دارای زمان حال یا آینده است] شد، از نکره بودن خود برکنار نمیشود.

<sup>۱</sup> نوناً تلي الإعراب أو تنوينا  
<sup>۲</sup> و الثاني اجرر و انو «من» أو «في» إذا  
<sup>۳</sup> لما سوي ذينك، و اخصص أولاً  
<sup>۴</sup> و إن يشابه المضاف «يفعل»  
 مماً تُضَيَّفُ احذِفْ كـ «طور سينا»  
 لم يصلح إلا ذاك، و اللام خدا  
 أو أعطه التعريف بالذي تلا  
 و صفاء، فعن تنكيره لا يعزل

### ۱۳۵: ک «رَبِّ رَاجِنَا عَظِيمَ الْأَمَلِ» مَرُوعَ الْقَلْبِ قَلِيلَ الْحَيْلِ»<sup>۱</sup>

مانند: چه بسا امیدوار بر ما که بزرگ آرزوی ترسیده دل کم حيله است.

### ۱۳۶: و ذِي الْإِضَافَةِ اسْمَهَا لَفْظِيَّةً و تَلْكَ مَحْضَةٌ وَ مَعْنَوِيَّةٌ<sup>۲</sup>

و نام این اضافه (اضافه صفت به معمولش) «لفظیه» است و [نام] آن اضافه (اضافه ای که مضاف از مضاف الیه کسب تعریف یا تخصیص میکند) اضافه «محضه» یا «معنویه» است.

## شُرَائطُ «ال» كَرَفْتَن مَظَافٍ دَرِ إِضَافَةِ لَفْظِيَّةٍ

### ۱۳۷: و وصل «أل» بذا المضاف مغتفر إن وصلت بالثان ك «الجعد الشعر»<sup>۳</sup>

اتصال «ال» به این نوع از مضاف (لفظیه) اگر به اسم دوم (مضاف الیه) نیز ال وصل شده باشد، مجاز است. مانند: پیچیده موی.

### ۱۳۸: أو بالذي له أضيف الثاني ك «زيد الضارب رأس الجاني»<sup>۴</sup>

یا هنگامی که مضاف الیه به اسمی که ال به آن متصل شده است، اضافه شده باشد، مانند: زید زنده سر جنایت کار است.

### ۱۳۹: و كونها في الوصف كاف إن وقع مثنى او جمعا سبيله أتبع<sup>۵</sup>

وجود ال بر سر مضافی که صفت است، اگر این صفت، مثنی یا جمعی باشد که از روش مثنی پیروی کند (جمع سالم)، کافی است [و دیگر مضاف الیه نیازی به ال ندارد.] (مانند: مررت بالضاربي زيد)

<sup>۱</sup> ك «رَبِّ رَاجِنَا عَظِيمَ الْأَمَلِ»

مَرُوعَ الْقَلْبِ قَلِيلَ الْحَيْلِ»

و تَلْكَ مَحْضَةٌ وَ مَعْنَوِيَّةٌ

<sup>۲</sup> وَ ذِي الْإِضَافَةِ اسْمَهَا لَفْظِيَّةً

إِنْ وَصَلْتَ بِالثَّانِي ك «الْجَعْدُ الشَّعْرِ»

<sup>۳</sup> وَ وَصَلُ «أَل» بِذَا الْمَظَافِ مُغْتَفَرٌ

ك «زَيْدُ الضَّارِبِ رَأْسِ الْجَانِي»

<sup>۴</sup> أَوْ بِالَّذِي لَهُ أُضِيفَ الثَّانِي

مُثْنَى، أَوْ جَمْعًا سَبِيلُهُ اتَّبَعَ

<sup>۵</sup> وَ كَوْنُهَا فِي الْوَصْفِ كَافٍ إِنْ وَقَعَ



## دو فائده ديگر اضافه معنويه

### ۱۴۰: و رَبِّهَا أَكْسَبَ ثَانِ أَوْلَا تَأْنِيثًا إِنْ كَانَ لِحَذْفِ مُوَهَلًا<sup>۱</sup>

چه بسا مضاف اليه به مضاف در گرفتن تأنيث کمک کند در جایی که مضاف، اهلیت حذف را داشته باشد (با حذف مضاف خللی در معنا ایجاد نشود).

## اضافه اسم به هم معنایش

### ۱۴۱: و لَا يُضَافُ اسْمٌ لِمَا بِهِ اتَّحَدَّ<sup>۱</sup> مَعْنَى وَ أَوَّلُ مُوَهَّمًا إِذَا وَرَدَ<sup>۲</sup>

هیچ اسمی به چیزی که در معنی با آن متحد است اضافه نمی‌شود [معنویه] (مثلاً گفته نمی‌شود: لَيْثٌ أُسْدٌ، رَجُلٌ قَائِمٌ يَأْتِي رَجُلًا بِخِلَافِ صَالِحِ الْمُؤْمِنِ که اضافه لفظیه است) و اگر چنین موردی که موجب توهم می‌شود، وارد شود باید آن را تأویل کنی.

## اسماء دائم الاضافه

### ۱. اسماء دائم الاضافه به مفرد

### ۱۴۲: و بَعْضُ الْأَسْمَاءِ يُضَافُ أَبَدًا<sup>۱</sup> وَ بَعْضُهَا قَدْ يَأْتِي لَفْظًا مَفْرَدًا<sup>۲</sup>

بعضی از اسم ها همواره دائماً اضافه میشوند و بعضی از این اسماء (دائم الاضافه) گاهی از نظر لفظ به صورت مفرد می آیند.

### ۱۴۳: و بَعْضُ مَا يُضَافُ حَتْمًا امْتِنَعَ<sup>۱</sup> إِيْلَاؤُهُ اسْمًا ظَاهِرًا حَيْثُ وَقَعَ<sup>۲</sup>

بعضی از این اسماء دائم الاضافه هر جا واقع شوند آمدن اسم ظاهر بعد از آنها ممتنع است.

### ۱۴۴: كُـ «وَحْدًا» «لَبِّي» وَ «دَوَالِي» «سَعْدِي» وَ شَذَّ إِيْلَاءَ «يَدِي» لـ «لَبِّي»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> وَ رَبِّهَا أَكْسَبَ ثَانِ أَوْلَا تَأْنِيثًا إِنْ كَانَ لِحَذْفِ مُوَهَلًا

<sup>۲</sup> وَ لَا يُضَافُ اسْمٌ لِمَا بِهِ اتَّحَدَّ مَعْنَى، وَ أَوَّلُ مُوَهَّمًا إِذَا وَرَدَ

<sup>۳</sup> وَ بَعْضُ الْأَسْمَاءِ يُضَافُ أَبَدًا وَ بَعْضُهَا قَدْ يَأْتِي لَفْظًا مَفْرَدًا

<sup>۱</sup> وَ بَعْضُ مَا يُضَافُ حَتْمًا امْتِنَعَ إِيْلَاؤُهُ اسْمًا ظَاهِرًا حَيْثُ وَقَعَ

<sup>۳</sup> كُـ «وَحْدًا» «لَبِّي» وَ «دَوَالِي» «سَعْدِي» وَ شَذَّ إِيْلَاءَ «يَدِي» لـ «لَبِّي»

مانند وحد لیبی و دوالی و سعدی که چنین اند و آمدن یدى بعد از لیبی خلاف قاعده است.

## ۲. اسماء دائم الاضافه به جمله

### ۱۴۵: و أَلزَمُوا إِضَافَةً إِلَى الْجُمْلَةِ «حَيْثُ» وَ «إِذَا» وَ «إِنْ يَنْوَنُ يَحْتَمَلُ»<sup>۱</sup>

و نحو یون اضافه کردن «حیثُ» و «اذ» را به جمله لازم گرفته اند و اگر «اذ» با تنوین بیاید، محتمل است (جایز است) ...

### ۱۴۶: إِفْرَادِ «إِذَا»؛ وَ مَا كَ «إِذَا» مَعْنَى كَ «إِذَا» أَضِفْ جَوَازًا نَحْوَ «حِينَ جَاءَ بُنْدًا»<sup>۲</sup>

... مفرد آمدن آن (بدون جمله مضاف الیه). آنچه از نظر معنا مانند «اذ» است، پس جوازا آن را به جمله اضافه کن مانند: آنگاه که آمد افکنده شد.

### ۱۴۷: وَ ابْنِ أَوْ أَعْرَبَ مَا كَ «إِذَا» قَدْ أُجْرِيَا وَ اخْتَرَبْنَا مَتَلَوَّ فَعْلٍ بِنِيَا<sup>۳</sup>

آنچه مانند «اذ» جاری شده باشد (از نظر معنا) آن را مبنی و معرب گردان و مبنی نمودن را پس از فعل مبنی اختیار کن.

### ۱۴۸: وَ قَبْلَ فَعْلٍ مُعْرَبٍ أَوْ مُبْتَدَاً أَعْرَبَ وَ مِنْ بَنِي فُلْنٍ يَفْتَنَدَا<sup>۴</sup>

و قبل از فعل معرب یا مبتدا آن (آنچه در معنا مانند اذ باشد) را معرب گردان. کسی که آن را مبنی نماید سرزنش نمیشود.

### ۱۴۹: وَ أَلزَمُوا إِذَا إِضَافَةً إِلَى جُمَلِ الْاَفْعَالِ كَ «هَنْ إِذَا اَعْتَلَى»<sup>۵</sup>

نحو یون اضافه شدن اذ را به جمله های فعلیه لازم در نظر گرفته اند، مانند فروتنی کن آنگاه که برتری طلبی میکند.

<sup>۱</sup> و أَلزَمُوا إِضَافَةً إِلَى الْجُمْلَةِ حَيْثُ وَ إِذَا وَ إِنْ يَنْوَنُ يَحْتَمَلُ

<sup>۲</sup> إِفْرَادِ «إِذَا»؛ وَ مَا كَ «إِذَا» مَعْنَى كَ «إِذَا» أَضِفْ جَوَازًا نَحْوَ «حِينَ جَاءَ بُنْدًا»

<sup>۳</sup> وَ ابْنِ أَوْ أَعْرَبَ مَا كَ «إِذَا» قَدْ أُجْرِيَا وَ اخْتَرَبْنَا مَتَلَوَّ فَعْلٍ بِنِيَا

<sup>۴</sup> وَ قَبْلَ فَعْلٍ مُعْرَبٍ أَوْ مُبْتَدَاً أَعْرَبَ وَ مِنْ بَنِي فُلْنٍ يَفْتَنَدَا

<sup>۵</sup> وَ أَلزَمُوا إِذَا إِضَافَةً إِلَى جُمَلِ الْاَفْعَالِ كَ «هَنْ إِذَا اَعْتَلَى»

## ۱۵۰: لفهم اثنين معرف بلا      تفرق اُضيف «كلتا» و «كلا»<sup>۱</sup>

کلا و کلتا بدون فاصله به [یک اسم] معرفه‌ی فهماننده‌ی دو ذات و نه [دو اسم دارای] تفرق [به عطف] اضافه میشوند (مانند «کلا الرجلین» و گفته نمیشود «کلا زید و عمرو»).

## ۱۵۱: و لا تُضف لمفرد معرف      «أیّا» و إن کررتها فأضف<sup>۲</sup>

«ای» را [به صورت معمول] به اسم مفرد معرفه اضافه نگردان ولی اگر «ای» را تکرار کردی، اضافه کن ...

## ۱۵۲: أو تنو الاجزاء؛ و اخصصن بالمعرفة      موصولة «أیّا» و بالعکس الصفة<sup>۳</sup>

... و نیز اگر اجزاء چیزی را در تقدیر گرفتی [ای را به معرفه اضافه کن]. ای موصوله را به اسم معرفه و ای وصفیه را به عکس آن (اسم نکره) مختص کن.

## ۱۵۳: و إن تکن شرطاً أو استفهما      فمطلقاً کمل بها الکلام<sup>۴</sup>

اگر ای شرطیه یا استفهامیه باشد پس کلام را مطلقاً (خواه ای مضاف به معرفه یا نکره باشد) کامل کن.

## ۱۵۴: و ألزموا إضافة «لذن» فجر      و نصب «غدوة» بها عنهم ندر<sup>۵</sup>

نحویون اضافه کردن «لذن» را لازم در نظر گرفته اند پس با آن [مضاف الیه را] جرّ بده و [مشاهده] منصوب شدن «غدوه» به وسیله لذن از عرب زبانان نادر است.

## ۱۵۵: و «مع»، «مع» فیها قلیل و نقل      فتح و کسر لسکون یتصل<sup>۶</sup>

در واژه «مع» [کاربرد] لغت «مع» کم است. فتحه و کسره گرفتن عین در مع به دلیل اتصال حرف ساکن به آن نقل شده است.

## ۱۵۶: و اضمم بناء غیرا ان عدمت ما      له اُضيف ناویا ما عدما<sup>۷</sup>

تَفَرَّقِ أُضِيفَ كِلْتَا وَ كِلَا	۱ لِفَهْمِ اثْنَيْنِ مُعْرِفٍ بِلَا
أَيَّا وَ إِنْ كَرَّرْتَهَا فَأَضِفْ	۲ وَ لَا تُضِفْ لِمَفْرَدٍ مُعْرِفٍ
مَوْصُولَةً أَيًّا وَ بِالعَكْسِ الصِّفَةَ	۳ أَوْ تَنَوِّ اجْزَاءَ وَ اِخْصَصْنَ بِالمَعْرِفَةِ
فَمُطْلَقًا كَمَّلْ بِهَا الكَلِمَا	۴ وَ إِنْ تَكُنْ شَرْطًا أَوْ اسْتِفْهَامًا
وَ نَصَبْ غُدُوَّةً بِهَا عَنْهُمْ نَدْرَ	۵ وَ أَلْزَمُوا إِضَافَةَ لَدُنْ فَجَرَ
فَتْحَ وَ كَسْرَ لِسُكُونِ يَتَّصِلُ	۶ وَ مَعَ مَعَ فِيهَا قَلِيلٌ وَ نُقِلَ
لَهُ أُضِيفَ نَاوِيًا مَا عُدْمًا	۷ وَ اُضْمَمُ بِنَاءٍ غَيْرًا إِنْ عَدِمَتْ مَا



واژه «غیر» را در صورتی که فاقد مضاف الیه ظاهر باشد در حالی که برای آن مضاف الیه مفقود را در تقدیری میگیری، مبنی بر ضم گردان.

۱۵۷: «قبل» که «غیر» «بعد» «حسب» «أول» و «دون» و الجهات أيضا و «عل»<sup>۱</sup>

قبل و حسب، اول و دون و جهات ششگانه و همچنین عل از جهت حکم مانند غیر هستند.

۱۵۸: و أعرّبوا نصباً<sup>۲</sup> إذا ما<sup>۳</sup> نكراً

«قبلاً»<sup>۴</sup> و ما من بعده قد ذكراً<sup>۵</sup>

نحویون «قبل» و آنچه مابعدش آمد را در زمانی که نکره آورده شوند، به وسیله نصب اعراب داده اند.

### جانشینی مضاف الیه از مضاف محذوف

۱۵۹: و ما يلي المضاف يأتي خلفاً عنه في الاعراب إذا ما حذفاً<sup>۶</sup>

اسم مضاف الیه ای که پس از مضاف قرار میگیرد در زمان حذف شدن مضاف، در اعراب جانشین مضاف میگردد.

### مجور بودن مضاف الیه علی رغم حذف مضاف

۱۶۰: و ربّما جرّوا الذي أبقوا كما قد كان قبل حذف ما تقدماً<sup>۷</sup>

گاهی آنچه بعد از حذف مضاف باقی گذاشته اند (مضاف الیه) را به همان حالت قبل از حذف اسمی که بر آن پیشی گرفته است (مضاف) مجرور مینمایند ...

۱۶۱: لكن بشرط أن يكون ما حذف مماثلاً لما عليه قد عطف<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup> قبلُ كغیر بعدُ حسبُ أولُ و دونُ و الجهاتُ أيضاً و علُ

<sup>۲</sup> نصباً: حال از او اعرّبوا به تقدیر ناصبین و همچنین منصوب به نزع خافض به تقدیر حرف جرّ با (بِنصب)

<sup>۳</sup> ماى زائده

<sup>۴</sup> مفعول به اعرّبوا

<sup>۵</sup> و أعرّبوا نصباً إذا ما نكراً

<sup>۶</sup> و ما يلي المضاف يأتي خلفاً عنه في الاعراب إذا ما حذفاً

<sup>۷</sup> و ربّما جرّوا الذي أبقوا كما قد كان قبل حذف ما تقدماً

<sup>۸</sup> لكن بشرط أن يكون ما حذف مماثلاً لما عليه قد عطف



... اما [این جرّ دادن] به شرط آن است که [در عطف دو ترکیب اضافی به هم] اسم حذف شده (مضاف یکی از آنها) با آنچه به آن عطف شده است (مضاف دیگری) همسان باشد. (کلّ امریءٍ تحسین امرء و [کلّ] نارٍ توقّد باللیل ناراً) هر انسانمانندی را تو انسان واقعی میپنداری و هر آتشی که در شب روشن میشود را آتش حقیقی (برای هدایت مهمان و گمشده) میپنداری))

### ابقاء مضاف بدون تنوین علیرغم حذف مضاف الیه

#### ۱۶۲: و یحذف الثانی فیبقی الأوّل کحاله إذا به یتصل<sup>۱</sup>

گاهی دومی (مضاف الیه) حذف شده و اولی (مضاف) به حال خود هنگامی که مضاف الیه به آن متصل بود باقی میماند ...

#### ۱۶۳: بشرط عطف و إضافة إلى مثل الذي له أضفت الأوّل<sup>۲</sup>

... به شرط آنکه [این ترکیب اضافی] معطوف [به ترکیب اضافی مشابهی شده] باشد و اضافه شدن دومی به [مضاف الیهی] مثل مضاف الیه [محذوف] اولی باشد (مانند: قَطَعَ اللهُ يَدَ [مَنْ قَالَهَا] و رَجَلَ مَنْ قَالَهَا)

### فاصله افتادن میان مضاف و مضاف الیه

#### ۱۶۴: فصل مضاف شبه فعل ما نصب مفعولا او ظرفا أجز و لم يعب<sup>۳</sup>

فاصله انداختن میان مضاف شبه فعل [و مضاف الیه آن] به وسیله آنچه این شبه فعل به عنوان ظرف یا مفعول به آن نصب داده است، را جایز بدان (مانند: وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لَكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءُهُمْ لِيُرِدُوهُمْ (علی قرائة انعام/۱۳۷)) و عیبی ندارد ...

#### ۱۶۵: فصل یمین، و اضطرارا و جدا بأجنبي أو بنعت أو ندا<sup>۴</sup>

... فاصله انداختن قسم [میان مضاف و مضاف الیه]. در ضرورت شعری فاصله انداختن با اجنبی (واژه بی ربط به اضافه) و نعت و ندا یافته شده است.

- |  |   |
|--|---|
| کحاله إذا به یتصل <sup>۱</sup>           | و یحذف الثانی فیبقی الأوّل <sup>۱</sup> |
| مثل الذي له أضفت الأوّل <sup>۲</sup>     | بشرط عطف و إضافة إلى <sup>۲</sup>       |
| مفعولا او ظرفا أجز و لم يعب <sup>۳</sup> | فصل مضاف شبه فعل ما نصب <sup>۳</sup>    |
| بأجنبي أو بنعت أو ندا <sup>۴</sup>       | فصل یمین و اضطرارا و جدا <sup>۴</sup>   |

۱۶۶: آخر ما أضيف لـ «ليا» اكسر إذا لم يك معتلاً كـ «رام» و «قذا»<sup>۱</sup>

حرف آخر اسم مضاف به یاء متکلم را هنگامی که معتل مانند «رامی» (اسم منقوص) و «قَدَى» (اسم مقصور) نیست کسره بده.

۱۶۷: أو يك كـ «ابنين» و «زیدین» فذي جميعها «اليا» بعد فتحها احتذي<sup>۲</sup>

یا اینکه [مضاف] مانند ابنین و زیدین [مثنی] باشد (در این صورت نیز حرف قبل از یاء متکلم مکسور نمیشود). پس در همه این واژه ها فتحه گرفتن یاء متکلم اختیاری است. (قَاضِيٌّ و عَصَايَ و زَيْدَايَ و زَيْدِيٌّ)

۱۶۸: و تدغم «اليا» فيه و «الواو» و إن ما قبل «واو» ضمّ فاكسره يهن<sup>۳</sup>

یاء و واو [آخر کلمه] در یاء متکلم ادغام میشود و اگر حرف پیش از واو مضموم شده باشد آن را مکسور کن تا آسان [تلفظ] شود.

۱۶۹: و «ألفا» سلّم و في المقصور عن هذيل انقلابها «ياء» حسن<sup>۴</sup>

الف را در آخر اسم مضاف به یاء سالم بگذار و تبدیل شدن الف اسم مقصور به یاء در قبيله هذيل، نیکو دانسته شده است.

<sup>۱</sup> آخِرَ مَا أُضِيفَ لِيَلْيَا أَكْسِرُ إِذَا  
<sup>۲</sup> أَوْ يَكُ كَابْنَيْنِ وَ زَيْدَيْنِ فَذِي  
<sup>۳</sup> وَ تُدْغَمُ الْيَا فِيهِ وَ الْوَاوُ وَ إِنْ  
<sup>۴</sup> وَ أَلْفًا سَلَّمَ وَ فِي الْمَقْصُورِ عَن  
لَمْ يَكُ مُعْتَلًّا كَرَامٍ وَ قَدَا  
جَمِيعُهَا الْيَا بَعْدَ فَتْحِهَا أُحْتَذِي  
مَا قَبْلَ وَاوٍ ضُمَّ فَكَسِرُهُ يَهْنُ  
هُذَيْلٍ إِنْقِلَابُهَا يَاءً حَسَنًا